بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله
الطیبین واصحابه الطاهرین اما بعد از ادای اداب
آفرید کار و بعد از ابلاغ درود و سراج الانوار معروض
بلاغت شعار و مترسلان فصاحت دثار آنکه چون بنده
ایزد واحد تاج محمد دید که هنوز کتابیکه باوجازت عبارت سا
رنگین مشحون به لطافت معنی انیس بهجت آگین باشد
نرسیده لهذا بحسب عقل ناقص و کوتاهی دریافت خو
بهار عجم را که حاوی لوازم و اداب کتابت است از
بمکتوب منه و مکتوب الیه مثل هدایا و تحفه از جانب دو

یکرنگ و نوشتن تعزیت و تهنیت فمابین اقران و همسران با فرهنگ که درباب سطیر مکاتبات محتاج الیه بود مقدم ساخته و ضمیمهٔ ان رقعات مولوی سلیم الدوله لچهمی نراین که حیرت افزای نظارگیان و سرورنمای سینه طالبان این فن است با دیگر اشعار عربیه و فارسیه مع القاب و اداب و فوایدکه حقیر از نسخه صحیفه شاهی انتخاب کرده بود مناسب مقام داخل انشاء و رقعات بسطور نموده بود و از ده فصل باقید اقسام دیگر که دران مندرج است همه را بحلیه صحت اراسته بتاج المنشات موسوم ساخته بقالب طبع رسانید * امید از صاحبان این فن و طالبان سخن ان دارد که اگر بسهوی و خطای برخورند باصلاحش پوشند و در عیب نکوشند (بیت) بپوش گر بخطائی رسی و طعنه مزن * که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود *

* (فصل اول در القاب و اداب) * (القاب بادشاهان قضاقدرت قدر منزلت به ارکان دولت و اعیان حضرت وغیره) *

(القاب بادشاه از طرف بادشاه) بعد حمد دادار جان افرین و نعمت جناب سید المرسلین مشهود ضمیر شفقت تخمیر برافزنده وساده سلطنت و کشورستانی و زیبنده سریر خلافت و فرمان روای شایسته اریکه جهان پناهی سزاوار خطاب شاهنشاهی درة التاج ابهت و شهریاری یاقوت اکلیل مملکت و تاجداری

وارث نگین دولت صاحب ملک وملت الخاقان ابن الخاقان
شاه جمجاه حضرت زمان شاه خلد الله ملکه وسلطانه و افا
علی البریه بره واحسانه گردانیده می اید (القاب از طرف پا
بارکان دولت) (لایق المرحمت) مورد مراحم شاهانه بوده
(لایق الاحسان) بمراحم پادشاهی امیدوار بوده بداند (خانه زاد لایق
الاحسان) مورد الطاف خسروانه بوده بداند (اعتضاد خلافت و فرمان
روای بعنایات شاهنشاهی مفتخر بوده معلوم نماید (مونس محرم
سرای حضور محرم خاص الخاص سریر سرور بوفور جلایل مراحم
جهانبانی شرف استظهار یافته بداند) بیان اقسام القاب از طرف
بندگان درگاه سلاطین عالیجاه و وزرای فیض انتباه (بموقف
عرض باریابان جناب میمنت مآب خلافت و جهانبانی و
بوسان کرامت نشان سلطنت و کشورستانی سیرسا
جبین عقیدت و اعتقاد بسجدات عبودیت و انقیاد نور
ساخته بعرض والا میرساند) بذروه عرض معتکفان بارگاه فلک
اشتباه قبله عالم و عالمیان میرساند) بعرض مقدس باریابان آستان
ملایک پاسبان میرساند) بعرض والای جناب کرامت مآب
میرساند) بموقف عرض عالی میرساند) بعرض اقدس و اعلی
می پردازد) فقرات القاب که بمستورات سرادق عصمت
والامرتبت می نویسند (بعرض مقدس عصمت و عفت

مریم صفات تاج المخدرات میرساند) سرادق عصمت میرساند) بمعرض
وپرده نشین هودج کبریا میرساند)
عظمه ومکرمه بانوی وساده دولت
وخاتون منصه رفعت میرساند) بعرض مقدسه حضرت
جناب عالیه متعالیه مدظلها العالی میرساند

٭ (القاب وآداب که شوهر با هلیه خود نویسد) ٭
حفظ الهی و حرز نامتناهی قرین حال آن عفیفه روزگار باد در پناه
عصمت خیر العاصمین بوده دریافت نماید مکاتیبه سراپا ملاطفه
مرقومه خامهٔ اشتیاق رسید مندرجه مفهوم گردید ایضا انیس
غمگین وجلیس دل اندوهگین دام اتحادها در حفظ خیر الحافظین
معلوم نماید صحیفه نامی بهجت ورقیمه گرامی مسرت
نشاط آورد بدریافت خیریت مسرور و مبتهج گردید
عزیزه وفا کیش محبت اندیش زاد اخلاصها حق سبحانه تعالی
در پرده عصمت نگهداشته بمطلب صوری ومعنوی رساند
خطوط المحبت نمود علی التواتر زود نمود براحوال مسطوره
اطلاع بخشید ٭ (القاب وآداب که اهلیه بشوهر خود نویسد)
تسلی بخش خاطر حزین وتشفی نمای باطن غمگین سلمه الله تعالی
بنا از دولت وصال دور مانده واز بزم حضور مهجور واقعا

فراق و نائرهٔ اشتیاق متاع صبر و شکیبائی سوخته چه نویسد
صحیفة المسرت ورود فرحت آمود نمود مرهم زخم دل ساخته
بمدعای می پردازد ایضا واقف راز محبت و کاشف اسرار
مودت سلامت از تکلفات رسمیه و تعبیات عرفیه گذشته
بی تکلف به مطالب می در آید رقیمه دلکشا و صحیفه جان فزا در
اشرف اوقات و احسن ساعات ورود نمود

(القاب و اداب خالو) خالو صاحب توجه فرمای بیکران
و الطاف نمای بی پایان سلامت اقتباس انوار فیوض از محفل
نشینان نقدس منزل نمود به موقف عرض بار یافتگان
حضور میرساند حالات باد و بود آن سراپا تقدس ار عبارت
عنایت نامهٔ الطاف شمامه ظاهر و باهر گردید (القاب
و اداب آشنایان که مرتبه مساوی دارند) محب صادق
و مخلص واثق دوستدار بهر باواشنای با صدق و صفا سلامت
بعد استطلاع خیریت آیات کاشوف ضمیر تود دنخمهر باد
نسخه دوستی و اتحاد مجموعهٔ صدق و سداد در احسن
ساعت اصدار بهجت نمود ایضا محب حقیقی و مجازی دوستدار
صوری و معنوی سلامت بعد تمنای استحصال ملاقات
خرمی ایات کاشوف خاطر باد بوصول ملاطفه نامه ریاض محبت
و یکجهتی سیراب و شاداب گردید

دیده ودل ساخته بارقام مطالب ضروری می در آید

ایضا افضل العلما واکمل الفضلا زبدهٔ ارباب معقول و منقول خلد الله علمه و فضله ادعیه ترقی فضل و کمال باوجه دل نیاز منزل مرقوم نموده بمدعامی پردازد .

(القاب که کاتب باقربای بزرگ خود نویسد) قبله جهان وجهانبان کعبه زمان و زمانیان دام اقباله (قبله صدق وصفا کعبه مجد واعتلا دام ظله (قبله کرامت و اجلال خداوند نعمت واقبال دام حشمکم (قبله حقیقی و مجازی کعبه دینی و دنیوی دام برکاته (قبله نیازمندان عقیدت کیش کعبه معتقدان ارادت اندیش مد ظله العالی (خداوند صورت ومعنی خدایگان ظاهری و باطنی دام دولته (قبله عالی مناقب کعبه والامراتب زاد مجده (قبله جاودان خداوند کون و مکان ضاعف اجلاله (قبله دو جهانی کعبه امال و آمانی ادام الله تعالی ارشاده (و فقرات قسمی از القاب که باشخاص منیع الامر نویسد (عالیشان) (والاشان) (رفیع الشان) (عظیم الشان، ذیشان، عالی رفعت نشان) شفقت و الطاف نشان) عالیقدر) و ازقدر) قدردان) قدر افزا) قدرشناس) (فیض رسان) (فیض بخش) فیاض زمان (والا دودمان) (مصدر فیض و احسان) مظهر ظهور بذل و امتنان) معدن فیض نمایان) مخزن جود و احسان) امیدگاه

ستمندان سہ ابا بذل و احسان * دریای رافت
و اکرام بحر کرمت و مرام * مطلع افضال و نوال سر
چشمہ امید و اقبال * اکسیر فیوضات دو جہانی
کیمیای سعادت جاودانی * منبع توجہات وعطوفت
منہل رافت و فتوت * نخل کلذار امید و آمال نہال
چمن جود و نفال * مفتاح در مقاصد و امید مصباح دار
العشرت جاوید * بہار گلستان سعادت و ارین
سحاب بوستان کرمت نشاتین آماب
حکیمان اعیسی دوران جالینوس زمان * رشک
دانش و بینش بقراط محسود فضایل و کمال سقراط *
حکمت و عداقت مآب دانش و فضایل اکتساب *
روح افزای ترکیب جسمانی مفرح نزہت سرای
روحانی * (القاب علما و عرفا) نور پیشانی فضل و بلاغت
حرز بازوی علم و دراست * حامی افواج ملت و دین
ناصب رایات وقار و تمکین * مجمع علوم روحانیہ مورد
فیوض سبحانیہ * مقابل و معارف آگاہ صفا و صفوت
اندوز * نقاوہ دودمان مصطفوی سلالہ خاندان مرتضوی
* مظہر تجلیات الہی محرم خلوت سرای نامتناہی * کاشف
غوامض دینی و دنیوی واقف حقایق صوری و معنوی

* مقتدای اکابر اصم بدنان خامای مهذب و [illegible] القاب
شعرا) طوطی شکرخا و عندلیب
ادای حسن کلام سخن پیرای صحیفه ایام
سخنوری مسهد مقاصد فصاحت گستری
سخن آفرینی دقیقه یاب خطاب دور
میدان نکته پردازی نگین خاتم جادو طرازی * گوهر بخش زبان
سخن سخن آفرین نادره فن * گل سرسبد گلزار
معانی بلبل شاخسار نکته دانی * غواص دریای معانی
آشنای بحور نکته دانی * سر اوراق دفتر بذله سنجی
و بلاغت عنوان دیباچه سخن گستری و فصاحت
(القاب دوستان) سرمایه امال و امانی حدیقه پیرای
عشرت و کامرانی *
مروت * مطلع انوار [illegible]
* کریم النجات یگانه آفاق و
دیباجه مروت و اتحاد پیرا
قدردان کریم سراپا
دل اخلاص گزین باعث
دار قرار بخش دل بیقرا
بارت حدیقه فتوت وا

باب اختصاص * مبدع قوانین مروت * مخترع آئین فتوت * سیدہ صبح بہار دوستی * چیدہ گل بوستان یکجہتی (القاب خردان) برادر جانمن سلمہ * برادر جان عمر کام کار اقبال نشان سعادت توامان طول اللہ عمرہ * سرمایہ سعادت دارجمندی بعافیت باشند * جان جسم خجستہ نژادی ارام من زید اللہ عمرہ و قدرہ * مرہم سینہ راحت روح آسایش روان من سلمہ اللہ تعالی * مردمک دیدہ شرافت غرہ ناصیہ سعادت عزیز تر از جان حرسہ اللہ عن الافات * دل اہلیت و جگر قابلیت چشم و چراغ بہروری در حفظ حافظ حقیقی باشند * شجر حیات جاودانی ثمر نخل آمال و امانی مصون و محفوظ باشند * سر لطف النسب فرخندہ حسب انہا بدہ عنایت ربانی زلہ ربای مسرت و کامرانی باشند * چون اقسام القاب بر سبیل ایجاز و اختصار رقمزدہ کلک ارادت سلک گردید اکنون در تبیین انواع آداب کہ حاصل است بر مدارج اعلی و اوسط شروع نمودہ میشود * بسلاطین و وزرا و دیگر بزرگان ذوالمجد و الاحترام نویسد * بعد تقبیل عتبہ علیہ و تسلیم سدہ سنیہ بعرض مقدسان بالا اعلی میرساند * جبین ارادت

... بسجدات درگاه آسمان ...
آگین ساخته بعرض اقدس و اعلی می برد ازد * ناصیه
اطاعت و انقیاد به لمعات استیلام عتبه بارگاه گردون
اشتباه بفلک رسانیده معروض بجناب یاربابان
درگاه معلی میدارد * قامت قدویت و انکسار بتقدیم
آداب کورنشات مانند هلال خم ساخته بو الاحباب
کرامت مآب معروض میدارد * مشام قدویت و انقیاد
باستشمام نسایم مرحمت و عنایات معطر ساخته
منکشف رای اعجاز پیرای عالی میگرداند * آداب تسلیمات
به صوف صداقت و اعتقاد بتقدیم رسانیده مرتسم ضمیر
منیر مهر تنویر مینماید * (آداب ...
بجا آورده مبرهن رای مهر انجلا
از آینه صداقت عرض داده بعالی
می گردد * زمین) خدمت ...
ده مدعا می گردد * غا...
عبودیت و انکسار نهاده معروض
میدارد * آدای آداب
عظیم پنداشته و تقدیم آداب
تسلیم انگاشته منکشف را

حیای خضوع باقتباس انوار فیوض محفل
سرا بانور از سمک تا سما ست برافروخته بر ضمیر کرامت
نویر عالی که مشرقستان تجلیات انوار است روشن
اد* بعد گذارش مراتب بندگی و اجرای مراسم
رستندگی ملتمس جناب عالی متعالی می گرداند* بعدا برانز
مراتب عبودیت و تصمیم مراسم رسوخیت معروض
خدمت فیض موهبت می گرداید* بعد ابراز شرایط
عقیدت و بندگی و تشیید ضوابط ارادت و برستندگی
معروض بندگان والامی دارد* اداب که بدوستان
نه سد) بعد از شرح تموج دریای اشتیاق
ع رای شفقت اقتضای
ی دعوات ما فوق الحد
ہو درای محبت پیرای
مراسم ارزو و نیاز مندیہا
. و الفتہای دلی در از دیاد
بند دوست ناست و اضح
خ شوق و استحصال
بحت که از حوصله تحریر و کار
ت از راه اخلاص مدعا

باطن اخلاص مواطن را جلوه ابراز می‌دهد * و دعایی که
اهتزاز ارواح دوستان را وسیله تمام باشد و ثنای
که صدور محبان را سبب انشراح مالا کلام افتد بمسامع
اقبال مجامع میرساند * سلامیکه رسم آشنای کهن را
تازه گرداند و پیامیکه نسیم انس بمشام مراد رساند
از مشغان مجالس خلد قران باد) ادائیکه در فراق بدوستان
نویسند) اگر دود آهی از شعله اشتیاقهای نائره
تمنا بناله پردازی نی قلم حواله نماید صفحه کاغذ چون گل تنباکو
سرگرم جگر سوختگیها شود لاجرم از شرح این سوختن
و ساختن دم در کشیده بسر سبزیهای عمر و برکت
مدعا گلچین تردماغی است از اشتیاق مواصلت
روح پرور و آلام مهاجرت درد گستر آنچه بر من تازه
گرفتار محبت میگذرد اگر شمه ازان بتحریر و تقریر در آید
بی تکلف حصول سر رشته ات زمانه خواهد بود ناگزیر ازان
درگذشته بدعا میگراید * شرح شوق گرامی مواصلت
کثیر المیمنت اگر عمری بنشود و تحریر در آید حرفی ازان
بیابان نتواند رسید * کاهی از حقیقی تر و تر از نهن نعمت
غیر مترقب کامیاب سرور و محظوظ گرداند * آلام مهاجرت
بدل محزون هر قدر و قوع پسر آئی بی اختیار است بیعد

سحر گاہی بدانند * دعا می کنیم و میگوییم عمرت دراز؛
* آنچه مینویسم حالی خود کن *
* عرضداشتہا *
اَدَامَ اللهُ الْعَالَمِینَ ظِلَالَهُ * * وَمَدَّ عَلٰی اَهْلِ الْعُلُوْمِ جَلَالَهُ
* مرکز دور قمر چتر فلک سای تو باد *
* تتق عصمت حق چتر معلای تو باد *
عرض درجناب قدر دانیکه نظرش آب بخش لالی قدر و توقیر است و معرض بحضور فیض رسانی که دستش ہنگام سخا ابر مطیر* در توزین سنگینی رتبه اش بازوی آسمان برہوا و در تقریر توصیفش ناطقہ را سلسلہ سکوت برپا* توسن شہرہ اش را عرصه ازل و ابد زیرکام و دشنہ ہیبتش را سینه دشمنان بد اندیش نیام* تیر تدبیرش را ہدف قضا و تیغ قناعتش را جوہر رضا* در گلستان صداقتش گل مقصود خندان و در بیابان عداوتش خاک مذلت در دہان* برای تشنہ کامان مقصود دیدارش زلال کامرانی و بهر غمزدگان روزگار جمالش نشاط جاودانی* وجودش بطن فروزمادر آفرینش و خاک آستانش سرمه چشم بینش* وفا مقید دام عہدش ظفر مزاید ان جہدش* مثنوی سخن سنجی سخن فہمی سخندان * بدانای ادب

آموزسبحان * بعقل وهوش وفهم وعلم وادراک *
چو او هرگز ندیده چشم افلاک * حلیمی رمز فهمی نکته چینی *
حکیمی عادل روشن جبینی * طریق راستی را رهنمای *
دل غمدیده را عشرت فزای * دل آرای دل افروزی
دل آرام * اسیر دلپذیر صاحب نام * خداوند سخاو فیض
بخشی * سکندر احترام و چرخ رخشی * گرامی گوهری
درج افادت * گل خندان زگلزار سعادت * همایون
طالعی شادی اتاهی * جمال روشنش کاشف دل ی *
بود ابر کفش باران رحمت * سراپا قامت او گل زنعمت *
خطا پوشی ضمیرش را دلیلی * گهر ریزی دو دستش را
کفیلی * حسامش را بود آب از شجاعت * کمندش را
بود تاب از شجاعت * فلک را طوق فرمانش بگردن *
قضا از حکم او درکار گردن * زهی عظیم الشانی که بنسبت عظم
شانش شان خسروی سخنی است بی دلیل * وخهی والا مکانی
که در برابر رفعت مکانش باندن کیوان سخنی است بی قصیل *
ناشیر آب حیاتیست برهر زبانیکه گذشت حیات جاودانی
نصیب او گردانیده صحبتش وسیله نجاتی است هرکسی را
که میسر گردیده بمنزل مقصود رسانیده باران فیضش برکدام
کشت امید نبارید که خرمن مقصود نیاورده * وسایه

و الطافش برکدام سر نیفتاد که همای فرشش بال زیر پای
او نگسترده * کدام دل که در گردن او دام الفتش نیفتاده *
و کجا لبی که بر آستانش بوسهٔ نیاز نداده * هر که منظور
نظر عاطفت او گشته * کیمیای سعادت نصیب او
گردیده * و کسی که تخم نارضای او در مزرعه دل کشته *
خار مذلت از صحرای بخت خود چیده * نظم * مراد دل دو جهان
آمده * بکون و مکان کام جان آمده * برخ همچو ماه و بقد همچو
سرو * بگفتار شیرین برفتن تدرو * بقوت چو رستم
بصورت ملک * بفطرت ارسطو بشوکت فلک *
کفش در سخاوت چو آب روان * بداد و عدالت
چو نوشیروان * مدام سایهٔ فضل و اقبال آن * تو بسوط
داری بفرق جهان * آنکه عالمی ببذل عنایت و تفضلات
عالی بمطالب ولی [illegible] فایز گردیده این ذره وار نیز بحسین
امید دامن دول [illegible] وه * و پیشانی عبودیت
بعتبهٔ فلک رتبه فرس [illegible] و خاکسار از اوج
کرامت ان مهر سپهر سه و [illegible] لرد و صید مطالب
دلی بدام ما افتد * غزل * ایا بگاه سخاوت کف تو ابر مطیر *
تو بر فلک سر و پیست بدر منیر * بسوی حال
گدایان ز لطف کن نظری * که جز تو نیست بهاک نوال

ۂ طاقت است قلم را که وصف بالایت *
کند تحریر * سیاه جبههٔ بختش بدرگهت
لعجز شدست صغیر و کبیر * ز حسن
بت نداز ده چاک * یقین که مرتبه او در جهان
ایضا حضرت ظل سبحانی خلیفه
عالمیان شالاست * یا من یلوح العدل من
بیش الفتح تحت لوائه * ای بر رخ تو پیدا
در طینت تو پنهان صد حکمت الهی *
را بسجدات عبودیت سوده و تارک
ن ذریعه رفیعه لفلک الافلاک رسانیده
یستادگان پایه سریر گردون مسیر
لاعریضه امیرالامرا بجهت حضور مقدس
سیده بود مانوف عریضه بحضور کراست
شته بنظر انور خواهد گذشت اگر در
یشان نزول اجلال خواهد یافت مالوف
لایت خواهد ساخت * انچه از فحوای
ستنبط و مفهوم می شود امیر دوف
ق امور سرکار فیض آثار از صمیم قلب
ه است * او مز شانه آثار و ثمرات

ساعی جمیلهٔ ایشان در اسرع ازمنه از قوه بفعل آرد بفضله و لطفه امیدوار است که تا حصول شرف تقبیل و استلام عتبه علیه کاه گاهی بصدور شقه خاص کرامت اختصاص معزز و مباهی میشده باشد* الهی نیر حشمت و اجلال دایما طالع و لامع باد ایضا حضرت قبله عالم و عالمیان سلامت (شعر) خُلاصَةُ المُلْک برهانُ السَّلاطِین* قُدْوَةُ الدَّهرِ مَتبُوعُ الخَواقِین* شهی که از لمعات دل منور او* صد آفتاب تجلی کند ز منظر او* جبین عبودیت و بندگی را بسجدات استانه ملایک اشیانه سوده و تارک عزت و افتخار را باین ذریعه رفیعه بفلک الافلاک رسانیده بموقف عرض استادگان پایه سریر خلافت و جهانداری میرساند شقه خاص کرامت اختصاص که از حضور مقدس معلی نامزد فدوی دولت اندیش شده بود در احسن زمان و اسعد اوان نزول اجلال فرمود انواع عزت و اعتبار بخشید منشور لامع النور اسمی نواب امیر الممالک که مطوف شقه خاص موسوم فلان شرف صدور یافته هنگامیکه جهاز پاکث روانه ولایت می شود آن منشور کرامت ظهور را بالا وقت و اهمال باحتیاط تمام روانه ولایت خواهد شد

وحسب الارشاد اندی از نیم معنی آگاهی و اطلاع نخواهد
یافت فدوی همواره بخلوص عقیدت و رسوخ
ارادت در تقدیم لوازم بندگی و دولتخواهی مصروف
است و ادراک سعادت تقبیل و استلام سده
سنیه را که دولت عظمی و موهبت کبری است مدام
از جناب اقدس متفضل منعم مطلوب و مسالت
وارد او سبحانه که واهب متمنیات عباد است در اسرع
ازمنه و احسن اوقات کرامت فرماید باقی تفصیل
حالات از روی عریضه فلان بمسامع حقایق مجامع خواهد رسید
الهی آفتاب دولت و اقبال از مطلع جاه و جلال شارق و طالع
باد ایضا بابت مبارکباد عید الضحی * شعر *
وَاِذَا الرِّجَالُ تَوَسَّلُوْا بِوَسِیْلَةٍ * فَوَسِیْلَتِیْ حُبِّیْ لِآلِ محب *
زهی جناب رفیع تو قبله اقبال * حریم عز و جلال تو کعبه
امال * ادای اداب تهنیت و مبارکباد
عید سعید اضحی که با هزاران میمنت و فرخی و نوید و اقبال
دولت در عیش و عشرت بدرنگ زائران بیت الله
طواف کعبه مقبل که ماوای عقیدتمندان است *
با هزاران تمنا و آرزو از یکساله راه * و خورشید
بشوق ادای تهنیت چون محرمان که طریق ارادت

را از مشرق بدیده طی کرده روشن ضمیران صوامع
افلاک برای دفع عین الکمال ایات سوره نور بر بزم
عشرت افروز دمیده * و فیض پذیران کامل ادراک
بجهت تقدیم مراسم کورنش و تسلیم فلک کردار
بر بارگاه دولت پناه حلقه کردیده و صبح از غایت انبساط
مبارک باد بعنوان دعاگویان پیش از افتاب بر در
دولت رسیده غنچه لفظ از نسیم این شادی در چمن
همه شکفتن در آمده و بهار فیض اثار بجهت انمای
گلشن جاه و جلال از دوانه از تار سبحه کردان شده بعرض
حاشیه نشینان بساط انبساط میرساند * امید از جناب
واهب العطیات آنست که برکات این روز میمنت
افروز را برجناب سعادت انتساب مبارک و همایون
فرماید و مسند دولت و اقبال و شوکت و اجلال را
بشرف وجود فایض الجود دین کان عالی متعالی زینت دارد *
افتاب جاه و جلال از مطالع فیض و کمال همواره ساطع
ولامع باد *

بابت مبارک باد عید

* بنادی هاتف فی کل الخطِ * هو السلطان ظل الله فی الارض *
شاه کشورگیر گیتی بخش گردون اقتدار * افتاب عدل
واحسان سایه پروردگار * خجسته عیدی که همایون

هوای اعتدالش غنچه نشاط و انبساط جهانیان آغاز شگفتن
نمود و از فیض نسیم کامیابی مبارک باد شش چمن
عیش و عشرت زمانیان طراوت و نضارت افزود گل
از گلشن گلشن شگفتگی در پیرهن غنچه نمی گنجد و غنچه
از چمن چمن نازکی باغ باغ می شگفد اگر بواسطه تهنیت
از شاخ گل قلم سازم بجاست و اگر از برگ گل ورق
کنم روا امید که آفریننده گل و بهار مقدم سعادت
شمیم این ایام بهشت پیام فرخنده آغاز مبارک انجام
بر ذات ایشان بعیش و دولت راتی مبارک و ارزانی
گرداناد بحرمت النبی و آله الامجاد *

* بخدمت بزرگان *

خداوندمن سلامت   یا مَنْ یُضیئُ الدَّهرَ نورُ قضائِهِ *
بِکَ خُصِّصَ الإِسْلامُ بَعْدَ خَفائِهِ * زهی ضمیر تو چون بدر
آفتاب منیر * ز نور علم تو قاضی چرخ فیض پذیر * نیاز که
در دل است بر زبان نیاید که یکی از هزار و اندکی از بسیار
بسیار دنا چار دعای بگاهی که از درگاه خداوند تعالی
... ... است بر وی بهره یاد زمان باد * خاکسار بشادکامی
بسر می برد از آنکه شب و روز مژده ... ... تی و فراوانی
جاه خدایگان خود آرزو دارد پیشتر ما ... ... انرو درگاه

کردون پناه شد بگذارشش روئداد پرداخته باشد گمان
بی بهره سندیشش بران آورد که همگین سرگذشت نوشته
پیش بین بازنگارشش درآید و آن این است که پس
از روانگی گرامی سوی فلان چندی در بیکاری و بیماری
بسر بردم چون از کدام راه برآمدگار ندید بخانه رفت به
پرستگار گذرانید هنوز همه روان جا بود که پروانه فلان جگاه داد
جای فلان بنام بنده با آنکه زود خود را نزد آن یگانه افرینش
رساند رسید بسر نهاد و سپاس داور بجا آورد که بخشم
یاوری کرد که هرچه خواسته بودم بیخواست رسید زود
راهی شدم و پا تا به جای دلخواه گشادم رسیدن همان بود
و بهره یاب بندگی گردیدن همان ازان باز که چهار ماه از میان
رفت همواره آمد و رفت دربار دارم و مرزای والا منشش
را بپیرون از آنکه توانم گفت مهربان می یابم و بیشتر
بهر زبان گوهر افشان میشود که گاه رو بکاری بخت کاری
بدرستی گراید مگر رو بکاری چون درستی کارم ناپدید
است وگرنه ازان سود دریغ نمیرفت اکنون نه یارای
ندن دارم و نه تاب رفتن اگر کوشش گرامی بجائی تو اندر نمایند
روی کار آرند که بزرگان بدرماندگی دستگیر اند دیگر
ایگان من سایه بزرگی پاینده باد * فلا زلت بالقدر صدر الاعالی *

وَبِالْفَضْلِ بُرْهَانَ اَهْلِ الْمَعَانِي * چشم بدخواهان زجاهت دور باد *
قصر عمرت تا ابد معمور باد * نیاز بندگانه پایانی ندارد
که گذارد * ناچار بدل سپرده اندکی از انچه باید نگاشت بروی
خامه می آرد و آن این است که باسی از روز برآمده بیکی رسید
و از اختر نکو مژده رسانید * که اهل کاران سرکار همگی کار
و بار دربار به برادرم سپردند از شادی بخویشتن بالیدم *
چون آن شایسته کردار هنوز خرد سال است و کاری
نیازموده ترسم که مبادا از دست و پازنی شبانه روز تنگ
آید و کار از دست دهد * انگاه سنجت و شوار یست
اگر فرمایند بنده برای چندی در انجا رفته بیاوری هم پرداز د
زیاده نیاز * دیگر * دستگیر بیکسان سایه دستگیری
پاینده باد * اَدَامَ اللّٰهُ عُمْرَكَ فِي الْمَعَالِي * وَدَا زَيَّكَ الْاَكَارِمُ
والا عالی * روی دل سوی تو دارم چونکه غمخوارم توی *
چاره سازی کن مرا چون چاره کارم توی * دیر است که
به پرتو افگنی پروانه بزرگی نشانه بخت بدکام دیده بود ازان
بیاز چشم براه مانده گاهی بآرزو نرسیده نگرانی کرد دل میگردد
و بی ارامی سوی خود می کشد * بروز تاب نه شب
خواب امید از بیکس نوازی که نوازشش بکار رود تا
بهاگاهی مژده تندرستی بندگان والا ازکام دوجهان بهره بردارد

رویداد خاکسار برین گونه که درین بیکا... سیار رنج انگیخت و بسی... و کاری ندید می خواست که حال آستان گردون نشان سرمه چشم بینائی کند که نگاری از نهانخانه کارسازیش بروی کار آمدنی نمود اگر درست برآید روزگاری بکامرانی می سپارم و دانم که این تیر بر هدف خواهد رسید چرا که از کمان دیگر است دیگر لَا زِلْتَ یَاصَدْرِ الْهُدَی ایَةَ التُّقی * مُلِ بَرَّا عَلَی اُفُقِ الْکَرَامَةِ وَالْهُدیٰ * اگر تو بر سرم از لطف سایه اندازی * چو آفتاب کنم سر فلک سر افرازی * خداوندمن آرزوی پابوسی سار است * چه خوش که زودی دست دهد نامه گرامی رسید بزرگی بخشید فرموده را نبی آسمانی شمرده از دل و جان کوشش روا می دارد خواهش ایزدی یاور م باد که بخوبی انجام پذیرد * دیگر * قبله کونین و کعبه دارین مدظله العالی اَدَامَ اِلٰهُ عَلَی الْعَالَمِیْنَ ظِلَالَهٗ * وَمَدَّ عَلَی اَهْلِ الْعُلُوْمِ جَلَالَهٗ * ای حرم جود تو شد کعبه حاجات * گر بهر طرفی خلق جهان رو بتو آرند * بعد ادای اداب عبودیت و بندگی که ذریعه تحصیل اقبال و مباهات است معروض رای آفتاب ضیای میدارد * از روز یکه ... نهضت انجناب اتفاق افتاد بقصور ... دوری از حصول مهاجرت حضوری ا

حضور فیض گنجور حالت که بر دل وجان میگذرد از حیطه عرض
والتماس بیرون است شب وروز در دعای ازدیاد
واعتدال مدارج دولت واقبال حشمت واجلال عالی
میگذرد او سبحانه فضل فرماید که بزودی مراجعت
باسعادت انجناب بکمال دولت واقتدار بازبانیهاک
بظهور آید که حالا زندگی وآبروی خود وابسته بدان است
امیدوار است که بمقتضای تفضل وعنایت در زمره
متوسلان ودولتخواهان خاص محسوب شده از گوشه
خاطر فیض ماثر فراموش نباشد زیاده بجز آرزوی قدمبوسی
جناب چه عرض نماید * دیگر * اغا صاحب خداوند خدایگان فیض بخش
فیاض زمان ادام الله اقبالکم   اَتَانِی مِنَ السُّلْطَانِ مَنْشُورُ دَوْلَةٍ *
وَتَوْقِیعُ اِقْبَالٍ وَمُدْرَجُ رِفْعَةٍ * نامه ات آمد ودل را طربی پیدا
شد * یعنی از بهر حیاتم سببی پیدا شد * شقه خاص
کرامت اختصاص محرره بست وسوم شهر صفر
المظفر ورود واقبال ونزول اجلال فرمود معزز ومباهی ساخت
بدریافت عجلت دریاب عزیمت بانیصوب خواطر
آرزومندان هواخواهان دولت اندیش گل گل شگفته وعالم
عالم مسرور ومبتهج گشته اکنون هر لحظه وهر ساعت چشم
براه قدوم میمنت لزوم ورونق افزای انجناب اند *

دربن باب هرقدر که تعجیل بعمل خواهد آمد کمال صلاح دولت در نظر سائر دولت خواهان احسن و اصوب است * امروز ملازمت فلان بوساطت گورنر فلان بعمل آمد * و دستار سر بسته مع گوشواره و دو شاله و نیمه آستین برسم خلعت ماتمی مرحمت گردید * مکتوب گورنر صاحب والا منزلت که بنام نامی اینجناب نگارش یافته امروز در باب دستخط کنانیدن آن بزودی بسیار تاکید بخدمت فلان صاحب بعمل آمده * صبح و شام که مکتوب مسطور دستخط می شود بعجلات تمام بلا توقف و تانی بحضور فیض گنجور مرسل میکردد * خاطر دریا مقاطر ازین نواحی مطمئن باد * نیر حشمت و اقبال از مطلع جاه و جلال دایما شارق و طالع باد * دیگر * حضرت قبله عالم و عالمیان سلامت * اَهْلاً وَ سَهْلاً بِالْکِتَابِ الْمُقْبِلِ * مِنْ اَمِیْرٍ مُکَرَّمٍ مُتَفَضِّلٍ * بدار بقائه الطاف خویش بر سر من * کز آفتاب حوادث همین پناه بس است * جبین نیاز بسجدات عبودیت سوده * و تارک عزت و اعتبار را باین ذریعه رفیعه بفلک الافلاک رسانیده بموقف عرض ایستادگان پایه سریر گردون مصیر میرساند * درینولا عریضه گورنر جنرل فلان بجهت حضور مقدس معلی ازو لایت

بود * مافوف عریضه بحضور کرامت ظهور مرسله اشته
بنظر انور خواهد کذشت * اکر در جواب ان فرمان عالیشان
نزول اجلال خواهد یافت * مافوف مراسلات روانه ولایت
خواهد ساخت * انچه از فحوای مکاتبات ولایت منبسط
و مفهوم می شود * کورنر صاحب همواره در درستی
و رونق امور سرکار فیض اثار از صمیم قلب مشتغل
و مصروف اند * او عز شانه اثار و ثمرات مساعی جمیله
ایشان در اسرع ازمنه از قوة بفعل آرد * بفضله و لطفه
امیدوار است که تا حصول شرف تقبیل و استلام
عتبه علیه کاهکاهی بصدور رشقه خاص کرامت اختصاص
معزز و مباهی می شده باشد الهی نیر حشمت و اجلال و ایما طالع
و لامع باد * دیکر باوستاد * شاکرد سرا با نیاز خوش هنکامی
خداوند می خواهد * و به بذیرای خواسته خوش میکذراند آرزوی
پابیوسی پایانی ندارد که کذارد کهر اندکی از بسیار بکامیابی اش
امیدکذارش خواهد ساخت * اکر امید دیده فیروزی خاکسار
از خاک استان کرنه و نشان پایان این ماه نمی بود * کار
بر دل تنک شدی چون نزدیکی کاه دیدار افزونی بی آرامی است
آرزو و دو بالا و کار تهه و بالا خدا آسان کند بیجیر بکه نیاز رفته اکر بهم
باشد به برنده نامه سبرد خواهد شد * زیاده نیاز

* رقعه مالکی که بامرای امرای نوشته * رای صاحب فیض بخش
فیضرسان سلامت * وَلَوْاِنَّ حَاجَاتِ الْاَنَامِ لَتَشفَعُ *
لَمَا کَانَ فِیْهِمْ مِثْلُ جُوْدِکَ شَافِعُ * ازان بسوی تو دارم
رخ امید که تو * بیک کرشمه توانی که کار ما سازی * قطعه
خانه بادی لاخراجی موروثی فدوی در موضع فلان واقع است
و از مدت چهار پشت بران خانه اعدات نموده * و اشجار
نشانیده قابض و متصرف ایم * درینولا برادران فیض
رسان که از آئین کونسل و احکام حکام خبر نمیدارند بغرور
مستاجری چند روزه * و از بدگوئی بدگویان نظر برحق همسایگی
نکرده بر قطعه مذکور خانش بیجا نموده از بی انصافی مبلغ
چهار روپیه تعدی تمام گرفته اند و اشجار دست کاشته
بزرگان فدوی چه از درخت پیپل و غیره بریده اند درخت پیپل
که هندوان پرستش میکنند ایشان از بیخش برآورده و اکثر
درین ایام باران آب پاشی می نمایند * ایشان آنرا آتشی
نموده * ازین معلوم می شود که از دین و آئین خود
برگشته اند و نمی فهمند که زندگی و دولت دنیا را چه اعتبار
و بمستاجری را چه ثبات در ین وقت بر غربت همسایگان
رحم باید نه که ظلم درین صورت فدوی عزم مصمم نمود
که بخدمت انفیضرسان رسیده تمامی مراتب ظلم و تعدیه

اظهار نمایم و در درین میان منشی فلان
که کرمفرمای قدوی اند فرمودند که را ایصاحب بسیار
مهربان اینجانب و منصف مزاج اندو روا دار ظلم و بدعت
کسی نیستند من رقعه مینویسم البته قطعه شما بدستور
بحال و برقرار خواهند داشت * وانچه برادر او شان بظلم
و بدعت گرفته باشند مسترد خواهند نمایند واجب بود
بعرض رسانید * دیگر * نواب صاحب والامناقب عالی
مراتب دام اقباله * کلا ملک من حسن القبول مروج *
وزیبا قسام المطالب سامعه * زهی بنان تو در حل مشکلات
امور * گهر فشان شده بهر مصالح جمهور * دعای ارتفاع
مدارج معارج شوکت و جلالت بازدیاد عمر باد * و دولت
که وظیفه نیک اندیشان چرسکال است ذریعه منت
اجابت ساخته منکشف ضمائر فیض مظاهر مفاخرت اندوزان
حضور کرامت ظهور کردانیده می آید * قطعه من شنیدم
مردم دانا * کرترا باز مانه افتد کار * همت از مردم کریم طلب
اسک ازتو دهٔ کلان بردار * آرانجا که ولی عالی درجات بصفت
کریم ابن الکریم موصوف است و بمقتضای حوصله عالی
و همت جلی بحسن سلوک منتسبان دولت مصروف
من و آرسته خرام وادی ازادی که دل از قید تعلقات

رسیده داشت * وخاطر از پیمنزگی مراعات رسم و عادات دنیا طلبی انحراف ورزیده بکمند بذل اخلاق و دام حسن اشفاق ان چنان تسخیر فرموده که این بلند پرواز از اوج استغناکه سر برداشت بار منت و یار فروشی ارباب کرم نداشت وبحسب ناچاری حاجت برآری بخود داری می نمود * جناح شکن حضیض بی تکلفی بوده چون مزاج فاسد روزگار بو قلمون آفریده طبع مقدس همچو آن مستقل المزاج که تلون عار اوست باس سخن نا کرنزهمت همایون ندانسته نیز منحرف گردیده بود دید علامت و اثار وفهمید کی مال کار ازروی دور اندیشی قبل ازین اظهار تخفیف تصدیع نموده طلب رخصت بعمل آمده باعث که بود وموکد کدام که آن التماس پذیره شده بنوازشهائی بیش از بیش بنواخت * اکنون که بیاد دهی آن عواطف جلیله وجزیله پرداخت چه شد که یکمرتبه سرمه اغماض در چشم مودت کشیده این منظور انظار کرم را از نظر انداخت * هیهات هیهات که از آسمان تو قبهر بزمین تحقیر رسیدم * و از زمین تمکین به تحت اسرای ذلت ومذلت سرنگون خزیدم * می خواست که باسوزش افزای دل آزرده و آشوب انگیزی خاطر برهم خورده بس نیامده بگمان اینکه شاید از حقوق

چند در چندیکی هم محجوب شده در گوشه خاطر و پیا مقاطر
جای داشته باشد عرض کاه را طولی و هم وطول شکایت
را بالعرض رسانم *چون روز باز ارخاطرداری کساد پذیرفته *
و سوقیان نقد بر متاع برداشت را از جهان برداشت *
کو غم خواری و کجا غمگساری که بگوش مدارا شنیده
بزبان دلاسا مومیائی بخش دل شکسته و مرهم باش
خاطر خسته باشد * بل اندیشه آنست که مبادا بجواب
دل شکن و احسان فروشان مطاعن خاطر برهم زن کلفت
بر کلفت بیفزاید * لهذا مضمون قهر درویش بر جان
درویش در ساخته * مجبوری دل بنا دوری ضروری
بوده باخود عهد کردم که من بعد بوجه من الوجوه نه باعث
یاری باشم نه موجب غباری * زیاده ایام بکام باد * دیگر *
دیوان صاحب خداوند من سلامت * نَدَاءُ لَکَ غَیْثٌ لَا یَزَالُ
یفیضُ * بِهِ اَرْضُ آمَالِ الْکِرَامِ اَرِیضُ * آنکه از کاکش
جهان منشور احسان یافته * مسند قدرش فلک
بر فرق کیوان بافته * هرچند نیازمند درین عرصه بسبب بعضی
وجوه و نیز نظر برا ینکه اشفاق و الطاف آن توجه فرما و
نیازمندیهای مخلص بی ریا بفضل الٰہی مقتضی رسمیات ظاہری
و مراتبات عرفی نبوده است بتقریب نیاز نامه نپرداخته

لیکن همیشه در خط استسمی برادر بجان برابر فلان طول عمره
وزاد قدره به ترقیم سلام و نیاز بکه مخلصان بسیار را می باید *
و نیازمندان باصفار امی شاید * خود فرا یاد خاطر لطف مظاهر
می دهد * افزاینده لیل و نهار گواه که شب و روز به یاد شفقت
و الطاف سامی خورسند و شادمان * و به اذکار اخلاق اشفاق
شریف رطب اللسان می باشد * از نوشته برادر عزیها
سطور که بجاضر باشی خدمت شریف ذخیره اند و ز
سعادتمند بهاست ازویاد شفقت و الطاف دریافته
ممنون و مرهون میگردد * والحق در دستگیری برادر فلان از
وقتیکه اتفاق آمدن این طرف شده توجهات و عنایات دلی و
شفقت و رافت قلبی انچه ازان توجه فرما بظهور رسیده ادای
شکر آن نه یارای قلم شکسته رقم است که به تحریر آرد و نه امکان
زبان که تقریر نماید * از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر
آید * ایزد تعالی باین همه مخلص نوازیها سلامت دارد زیاده نیاز
* دیگر * دیوان صاحب منبع الجود والاحسان سلامت
أَيَا مَنْ لَهُ فِي كُلِّ صَدْرٍ وَمَحْفِلٍ * ثَنَاءٌ يُحَاكِي الْمِسْكَ بِا *
صاحب کالک معانی گر طریق اقتدار * داده کالک .. ذل
گار عالم را قرار * بعد گذارش مراتب نیاز و تمنای استحصال
بشرف مواصلت کیمیا خاصیت که از شرح و بیان افزون

و از دایرهٔ تحریر و تقریر بیرون است مشهود درای عطوفت
اقتضای میدارد * سابق ازین دهم درین ایام صحایف
شفقت او ایف که از هکذ زکمال تفقد و الطاف نامزد
نیاز مند قدیم و هواخواه صمیم شده بود بسبقت و لحوق
شرف صدور و عزورود فرموده خاطر نیاز ماثر را مسرور
و مبتهج ساخته دو قطعه مفاوضه که اسمی میجر صاحب
والامناقب بود بخدمت ایشان واصل نموده چون
سابق ازین مزاج میجر صاحب معزی الیه بعروض بخار
علیل مانده و بیماری امتداد کشیده لهذا در ارسال و
وصول جواب مکاتبات سامی تعطل و تسویف
بظهور آمده الحال جواب هردو مرسل ملاطفه است
بمطالعه ساطعه خواهد رسید نیاز مند اکثر اوقات در یاد
الطاف کریمانه سامی مشغول و مصروف می باشد
وحصول شرف خدمت و دولت مواصلت موفور
البهجت در اسرع ازمنه و احسن اوقات از جناب
ایزدوهاب بدل و جان مامول و مسئول دارد انشاء الله تعالی
بزودی و خوبی میسر آرد بفضله و ثقته امید که تا حصول
دولت خدمت و آنقضای ایام مهاجرت بمقتضای فرط
شفقت و رافت بر حسن نهج تفقد و عطوفت نامجات

معزز و منبسط شده باشد زیاده دولت بکام باد . * دیگر

(رقعات بخردان و عزیزان) برخوردار نور چشم و

سینهٔ بی کینه اقبال منش والاجاه فلان زاد الله قدره

بعد دعوات از دیاد دولت و حیات و تمنای دیدار مسرت

آیات مکشوف ضمیر سعادت تخمیر باد * حَيَالُكَ فِي

عَيْنِي وَذِكْرُكَ فِي فَمِي * وَمَثْوَاكَ فِي قَلْبِي فَكَيْفَ تَغِيبُ *

چون میان من و تو قربت روحانی هست * چه تفاوت کند از بعد

مکانی باشد * خط مسرت طراز مشعر بر تکسل مزاج

شیخ صاحب فلان ورود آورده خاطر را در گرداب قلق و

اضطراب انداخته بانواع تردد و تفکر مقید گردانید او سبحانه

و تعالی زود به شفای کامل و اندمال جراحت پاشافی

بر حق عاجل عطا فرماید که آن برخوردار در ظل مکرمت والد

بزرگوار خود هم آغوش بیغمی و شادکامی بوده ذرا استحصال

رضای و خوشنودی قبله گاهی خود حاضر باشند از انجا که

اینجانب مشتاق و متعطش دیدار بهجت آثار آن سرمایه

سعادت و اقر [illegible] قرة الابصار برخوردار فلان زاد الله

عمره از عهد است [illegible] روز که از کار و بار معزول شده

بفلان جا آمده [illegible] بود که آن برخوردار اطا بیده بزلال

وصال [illegible] بیه و روشنی دیده مجدید مبسط

اید شد اما از دریافت بیماری شیخصاحب
از شب و روز در تداوی و معالجه و خدمت
قیام و اجلاس ابای امجد خود مقید و ماسور می باشند
مرتکب طلب نمی شوم و روا دار تکلیف قره باصره بصارت
بلا اشتباه فلان هم نمی تواند شد و خود از وحشت
و نفرت مزاج که از وطن مالوفه و از اهل وطن در خاطر
متمکن گشته و اصلا تا به زندگانی دیدن روی آن اشرالناس
را ناگوار و مکروه میدانم آمدن نمی توانم قطعه خاطرم از سفر
معذور است از یاد وطن * در بدر یا باز کی آید چو گل اندر چمن *
یوسف از تکلیف اخوان روی کنعان را ندید * که دل پدر رو
کرده چون شقیع ذوالمنن * محض معذورم والا نه برای دیدن
شیخصاحب ضرور می آمدم و روبروی خود به تداوی
و تدابیر زخم های که دریای ناسور کرده می پرداختم
و بدیدار آنعزیز که خلاصه مطالب زندگانیست دیده را منور
و سینه را منشرح می ساختم بهرحال میسر آمدن
این دولت موقوف بر تقضای جامع المتفرقین
گذاشته بدعای خیر نامه را مختصر شد *
تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید * حسن عمر تو از
آب بقا * رقعه دیگر * برای ملک از جان

خوشتر از انچه نباید محفوظ و از انچه نشاید مصون و بر کنار
بوده در ظل حمایت ایزدی باشند * شعر *
غِبْتَ عَنْ طَرْفِی وَلٰکِنْ * عَنِ الْقَلْبِ الْمَشُوقِ لَا تَغِیبُ   دور از تو
سراسیمه تر از دود چراغم * بی وصل تو خون می چکد از
چشم ایاغم * بعد دعای و شوق لقای فرحت افزای
واضح رای سعادت پیرای باد احوالات خود شکور
حضرت شکور بی زوال است و خیریت ذات آن
عزیز از جان بدرگاه حضرت قادر سبحان شب و روز
خواهان و جویان می باشد عرصه مدید منقضی می شود که از
احوال خیرمال مطلع و مسرور نیست خاطر مضطرب و مشوش
میباشد لازم که بدست آیندگان این صوب حقیقت خیریت
خود را مع چگونگی حالات الصوب مینویسان باشند که
باعث رفع نگرانی های خود از ان متصور است و آن عزیز
از جان را بهتر از فرزندان خود میدانم و در پرورش و تربیت
ایشان هیچگونه قصور نه نموده در ناز و نعم شجرهٔ اقبال
را از نهال نخل بارور بتائید باغبان حقیقی رسانیده ام محبت
و الفت که مرا از ذات ایشان است از فرزندان دیگر
کمتر مشاهده می شود و همینکه دررسیدن اخبار اخیار مع
مراسلهٔ ان سعادت اطوار دیر میشود خاطر در گرداب

درین هلاکت میرسد و دیده انتظار برشاه راه امید
سیم و بوی پیرهن آن یوسف زمان می باشد این
حرف را الیقین تصور نموده از ترسیل نامجات تاخیر نه نموده
باشند زیاده والدعا * دیگر * نور چشم عزیز جان فلان سلمه
شَیِدْتَ قَاعِدَةُ الْآدَابِ قَاطِبَةً بِحُسْنِ تَادِیبِکَ الْوَافِیِ وَتَعْلِیمِ
ای ز تعلیم تو اسباب هنر را انتظام ای بتادیب تو
ارباب طلب را اعتصام مکتوبیکه نوشته بودند رسید
باعث جمعیتها گردید از اراده آمدن پیش اینجانب قاصی
نموده بودند چون بندوبست خانه و خبرگیریها اشناو مهمان منحصر
بر وقوف شما است آمدن اینجا ضرور نیست خانه از شما
و مالخود از شما خود شما را از همه نورچشمان عزیز میدانم
از واقعه والده صاحبه که غمخوار ما و شما بودند چاره نداریم
بخاطر جمع در بندوبست خانه و احتیاط و کفایت اخراجات
بکوشند و شما را هرچه مرغوب باشد بنگارند که بفضل
الهی [illegible] تکلیف نخواهند دید اخوان صاحب کی از حال
شما تغافلی [illegible] کرد خوش باشند زیاده دعا
* رقعه * برخوردار فلان در حفظ [illegible] ولاذکرت
خلیلا کنت رقعته * الاّ [illegible] و [illegible] را انا * جلوه
دیدار جانان روز شب درخا [illegible] * [illegible] غایب

است اما بمعنی حاضر است * رقعه مرسله که مرقوم تاریخ
نوزدهم ماه فلان از مقام فلان متضمن روئداد احوال و
اسلوب انفصال معامله حال و بیمروتیهای نایب ناظم
بتقاضای زر و پیمان شکنی در معامله فلان و تاراج دادن
اکثری از دیهات مالگذاران و توجه حاکم بطرف فلان و در
خواست پروانه واگذاشت بمهر فلان از جاگیر فلان ابلاغ
داشته بودند تاریخ ماه فلان وصول نمود بر مضامین مندرجه
اطلاع دست داد برخوردار از احوال نائب ناظم هرچه بقلم
می آرند همه نفس الامر خواهد بود مارا که کمر در باب
درخواست پروانه واگذاشت بمبالغه می نویسند کمر غافل
میدانند اما فکر خانه و وطن ندارد چکنم مرجع مآب اینجانب
توجه نواب فلان و مهربانی فلان است بمقتضای کمال
قدردانی بوجهی که می باید مصروف میدارند چنانچه وکیل
سرکار هر روز مقید این کار است حالا توقع تمام بهمرسیده
است که بعنایت الهی عنقریب پروانه مطلوبه بنام برخوردار
برسد همچنین خان فلان پروانگی از نواب فلان حاصل کرده
پروانه نویسانیده اند میگویند کار مهر و بیضی باقی است درین
صورت تا ممکن در نشان زر و نوشتن قبولیت دفع
الوقت باید نمود انشاءالله تعالی پروانهای مطلوبه بی توقف

میرسند خاطر جمع دارند معامله فلان هم ظاهرا خاطرخواه انجام فیصل کردند خوب شده که بنظر دوستی ایشان خاطر متعلق بود دوال معامله حال ننوشتند که بچه وضع انفصال می یابد انسب که موافق فرد بعدا کانه بقلم ارند که معلوم شود دوستک اخلاص تهانجات تصرف مخالفان . سهر نائب ناظم کرفتن بر مصلحت است و بقلم آورده اند که سر انجام زر معامله از هر جاکه نکارش رود بر خوردار اجانا همه در اختیار شما اند کام این هر سه جا تعلق که در اهتمام فلان مقرر کرده شده اکر نظر بر این داشته باشند کو یا شما هرا از روز کار بادشاهی که بچندین صعوبت اتفاق کرفته بر داشتند و از استقامت حضور جواب صاف دانند زیرا که در حضور را نور یقین که از سهاجان مقروض شده ام ظاهر خواهد بود همان است که مهاجنان توقع سر انجام زر قرض خودها دارند و کار قوت بران جاریست وقتی که از ین مایوس شدند در تقاضا کرم شده دست از همه چیز خواهند افشاند باز نه در حضور نوکری می شود و نه در وطن ابرو می ماند از برای خدا نظر بران نکنند و این قدر که هست برای قوت و معاش ما بکذارند بفضل الهی جانهای دیکر هم در اختیار شما هستند دخل و خرچ انرا ترا و واقع بفهمند که بجا کم و فزید از چه قدر واونی است و از ینجانها

در سال تمام چه قدر حاصل است سپاه و دیگر
بکا طرف تدبیر قرار واقع نموده بهرچه تحصیل ایجاد
رسیده باشد بران تلاش دارند و با فلانان تنبیه نمود.
افساط اگر نرسانیده شود چه قباحت که زر فسخ اجاره آنهم
بیشتر از تحائف از غدا اجاره این جاگیرات میخواهند هشت
هزار روپیه که از پرگنه فلان مهیا کرده شده بود آن هم نرسیده
اند تاکید نمایند که توقف راه نیابد و الا اجاره بحال نمی ماند
عنقریب پروانها رسیده دانند اضطراب نکنند روزکاری
زمینداری را شناخته خود از سوده کارا یدبد و رعیتی نگاه
کرده سررشته تدبیر از دست ندهند زیاده چه نوشته اید
پروانه واگذاشت جاگیر فلان بمهر و دستخط خاص نواب
فلان دیگر هم فرستاده شده بر تقدیر ضرور رسانند و زر جاگیر
ایشان را از فلان تقید نمایند که ارسال دارد عنقریب پروانه
جاگیر فلان هم با پروانه اینجانب میرسد خاطر جمع دارند فلان
استاد برخوردار فلان بقضای الهی فوت کرده می باید که
معلم دیگر که مستعد قابل معتبر باشد بهمان سالیانه مقرر کرده
نگاهدارند که محنت بین سال واستعداد یکه بهم رسانیده
است ضایع نشود زیاده دعا * رقعه های
دوستی مردمک دیده مروتی سلامت

أتدري في اشتياقك ما أقاسي * أتذكر شائقا أم أنت قاسي

(رباعی) چشم دارم دیدن آن مردم چشم ولا * بر بیاض دیده
بنویسم سواد نامه را * یا قلم مژگان قلم سازم که به یک حرف
خط * مردمک ریزم بجای حرف جای نقطها * هرچند در عالم خیال
بمثال آن بی مثال تا فی بخش دوری ضروریست لیکن
چشم ظاهر بین امیدوار صورت صوری * شعر *
فرض کردم که بیاد تو دلم خورسند است * لیکن این دیده
دیدار طلب راچه علاج * والسلام رقعه * دیگر *
محب صادق و مخلص واثق سلامت تراس با وفا دانسته
بودم * غلط کردم خطا دانسته بودم * گمانم در حقیقت باطل
برآید * چه ها دیدم چه ها دانسته بودم * از هزار گناه ایشان
دیده و دانسته گذشتم و گاهی لب بگله نیالودم چه میدانستم
که اگر اندکی دانائی هم می بود یک کار هزار بار نمی آمد برکار
نادان نگریستن کار خردمندان نیست با آنکه به دانش خود
هوشیار بودند که خرد دوستی بدست آمده این هم از
نادانی شمرده می شد چون از دوستی سخنی برزبان
گذشت که در بهبود ایشان بود رنجشی بهم رسانید و از
گله کوشها برساختند اگر از روی راستی بنیادش
بران بودی بدریافت درگذاشتنی بود که گرفتنی هزار نگاه

درست آمد و اگاهی بکسی نرسید چون گناهی رفت.
براوست هرچه داند بران کار فرمایند ایضاً بدو —
محب حقیقی و مجازی سلامت مَنْ كَانَ يُنَاجِي لَكَ
وَجِهَارًا * بِالصِّدْقِ وَيَدْعُوكَ لَيْلًا وَنَهَارًا * در کنار ما
بیگانه کردی یار ما * دوستیها برکنار این یار یاما خوب نیست *
هنوز خود در آشنای درست میدانستم اگاه نبودم که
بیگانه آشنای و یاد آوری ام برای چشم زخم یادش
شد چه پاره کاغذی بهم نمیرسد که چیزی برایم باشد و یا
خامه سوکند بر زبان و نست که بدانه نگارد این امید نبود
نمود نمود آینده را اگر دستداری نباشد ازین راه باز باید
ماند وگرنه باید بخشید ایضاً بدوستی وَمَا شُوقِهِم اِلَىٰ
لُقْيَاكَ امر * يُحِيطُ بِهِ كِتَابَةٌ وَرَسُولُ * نام من در نامه
دیگر نویسی جان من شوخ من بنداشتم در چشم
دیگر میکنی راز دلی را بنامه دیگر سپردن طشت از بام
انداختن است کدام خرد خورده بین بسند دگر بدریافت نرسید
که درین هنگام کاوخ بهم سری دارد تا به سخن چه رسد که یک
چشم زدن راه ساله هار و دگرانه ابن نه باید رسید * و بای حواس
را ازین راه باید شید * رقعه *
غریبانه بجواب . مجمع مکارم سنن و منبع مکارم و فادونق

ـت جآءَ الرسول مبشرا بکتابہ * قلبي فلا یت
ویخطابہ * از نامۂ تو پیدا بوی نوازش آمد * شاید بکام
م بنهان رسید باشی * نامہ دلنواز ترا از جان رسید
رموی تن کرو نو ازش کردید درکوشش بہمرسی
مهربانی کہ بہ بی نیازی دیدہ پیدا انکرپاسی مہرتو اندو اشت
چشم دوختہ بودم بچشم نمی آید بدانست انکہ شاید
سرشتی نہ بذیرفت چشم برداشت کہ ستایش
کرامی کو ہرکوش شنیدن شد سپاس ایزدی بجا آورد
کہ ہرچہ می جست یافت می خواست کہ کہ ارزوی دیرین
بروی خامہ آید کہ از ان سو پیش دستی رفت شنیدہ
بدیدہ رسید ارزو دستک زن در دل است کہ کی دیدہ
بدیدار رسد اکر خواستہ نخواست نزدیک کامیابی بہرہ
اش میکردد ایضا بخدمت دوستی
محبت و اخلاص اطوار مودت و اختصاص اثار سلامت
کتبت وفي فؤادي نار شوق * لہا لھب وفي العين انسکاب *
ای انکہ زتو کوش بر دیدہ نہی * خوش انکہ زکوش
بپای بردیدہ نہی * تو مرد کـ ـشـه نہ آویزہ کوش * از کوش
بردون آی کہ در دیدہ نہی ... نامۂ کرامی باکوش
خورد دل بیتاب ... بجواب میخواست کہ

اینن بدریافت آرزوی جانی رسد کار بردل چنگ نرسد
چه ازبس جوشش تاباک نتوانست که دمی شکیبد
پیش ازانکه کمر بندم با نامه پوشیده رسیده باشد
دل اما پیشش درکار خون روز نخست بهانی درمیان آمد
که بیدل کاری ناچار از کار مانده به بستر ناتوانی بهلو میزنم
جهان که آرام دل است دمی تاب جدائیش ندارد نزدیک
که رهای گردد باب آمد است جانم تو بیا که زنده مانم *
پس ازانکه من نمانم بچه کار خواهی آمد * ایضا بدوستی
دوست دار صداقت شعار سلامت لوان البحر
اصبح لی مدادا * اخطه الی یوم التنادِ * مردم همه دیده
دوست دارند ترا * نادیده چو دیده دوست میدارم من *
آرزومند شمار وزی بخانه فلان برای کاری رفته نامه دید دلربا
تراز نگارخانه مانی پرسید که ازکیست نام گرامی درمیان آمد
ازجو در فت ازان هنگام بیتابی و سنگزنی دردل است
که دیده را بدیدار آن گوهر یکتای دریای خوبی و همه دانی باید
رسانید نکرد درین روزها کاری دارد پیش اگر خواسته
خداست بیش ازدرستیش روزی می شود که این آرزو
روزی می شود . ایضا . ای بنده نواز
بندگی دوست *. چشمم تو فراز جرم تاپوست * بنده

کیم شایان پذیرا نیست کامیابی بهره اش باو
نگاشته بودند که بیشتر دوستان ستایش یزدان
پیشکش کرده آن خسرو کشور مهربانی را بران آورده
اند که روزی خانه که ادا بارگاه نوشیروان سازند همه خوبی
گمان ان گروه نیکی پژوه است و گرنه انم که دانم رنجی نباید
فرموده بنده بروز آدینه کامیاب خواهد گردید * رقعه *
شعله زد آتش دل دیده گریان مدوی * سوزش آورد
جنون چاک گریبان مدوی * برآمده دوستان شادکامی
یار باد سوزش درونی را اگر بجامه سپارم نامه را کاغذ آتش
بازی ساخته باشم ناچار بدل نگاشتم که آتش را به
آتشدان به آمدن خود نزد فلان که نگاشتند چهار روز است
که سوی فلان رفته هرگز با شایه نباید پوشید اگر در پیش
گردون شان کشودش دشوار باید نوشت هرچه
پسند بجا آورد *

* رقعه *

در جواب دوستی از من برمن مهربان تر دیرگاهیکه دیده
در کمین بود نامه گرامی رسید نوشته بدریافت آمد
ورد تعلی صحیفة مر ۱ * فی الفضل فاق افاضل الآفاق *
بادصبا رسید و پیام * پیغام آشنا نفس روح
پرور است *
شش روز کار خود که نوشتندی

آنکه از ان سوجنگی رو دپیش نهاد بود نگردست بجای
نمیرسید واگرنه کی کوتاهی می شد شب و روز درهمین
تکمد و دست و بامی زنم که ایزدکارسازی کاری بروی کار
آرد که گره از کارستی توانم کشودآن روز کجااست که کلند خود
برآمده بنیم فلان راکه بدل اشنای دوست اند وروزگاری
بشادکامی می سپارند دوباره ایشان نگاشته ام اگر
جای یافتند خانه شمااست * رقعه دیگر *

یار موافق و دوست صادق سلامت *
اَتَانِي كِتَابٌ زَادَ مُوْرِدَهُ قَدْرِيْ * كَمَا جَاءَ وَحْيُ اللهِ فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ * این نسیم خوش که از یوسف بکنعان میرسد *
ساکن بیت الحزن رامژده جان میرسد * نامه آمد نگرانی
رفت برای آمدن خود که نوشته شاید دیر و یربیاید کرد .
والسلام * رقعه * صاحب من دست
بکار و دل بیار باشند * بِلِيتُ عَلَى فِرَاقِكَ يَوْمَ شَتَّى * لَاجَرَيْتُ
الْعُيُونُ مِنَ الْعُيُونِ * اگر ز هجر تو تلخ است زندگانی من *
عجب مدار که وصل توجان شیرین است * از روز یکه
دوری درمیان آمداد ام کمر بست کاری از نامه سیدانست
آن هم همتاب تاب است چه توان کرد شواری کشید
اگر خود را امیرسانند نیاز مند رامی نوازند وگرنه خاموش

نیٔ و بیتابی و چشم و بیخوابی * رقعه *
من سلامت نیش زن فلانی سپرده نامه
ترا از کژدم سر شتش کفتم و چشم نیکی
بایان کار نمی بستند که کر بستند افسوس که سخن
دست دادند (نظم) درختی که زشت است او را
* کرش بر نشانی بباغ بهشت * ور از جوی
کام آب * به بیخش شکر ریزی و شهد ناب *
کو هر بکار آورد همان میوهٔ تلخ بار آورد * اکنون
باید بود و بندی باید کرفت * رقعه * مشفق من
(نظم) دیده امشب تپیدنی دارد * واستانم
دارد * رفت جان و مرا نکرد آکاه * تن کریبان
رد * وَلَوْ كَانَ الْبُكَاءُ بِغَيْرِ شَوْقٍ * غَرِيقٌ فِي بِحَارٍ
اکر کاه رفتن آکاه می ساختند چیزی از مهربانی
همسایه نکاهی میدیدم نکر از خود ناچار اند از خویش
دباید نمود و شاد * رقعه * روحی
بیم فَاسْأَلِ الْخَبَرَا * وَالْقَلْبُ عِنْدَكَ فَانْظُرْ
* صد خارم از جفای تو در پای دل شکست *
سال تو نامه کلی بدست * مهربانا تا باکی درونی
بایان بذیر نیست که نکارد نا کزیر اکر سپرد دل

نکاند چه کند چون بهتری دو ست سراسر بهتری خود است
شب و روز بهمین خواهش بسر می برد نامه دوستی
رسید بسیار خوشی بخشید نوشته بود بهم نامهابرای
دوست شدند و بپاسخی آبله شکن پای خامه نشدم
یاد بیگانگی که گاه دریافت چنین خوشی بی پایان خود را
از سپاس گذاری بیکار نمیداشت و اینکه پیش گامی
نورزید گمان روانگی شما بود سوی اختر نگر هرگز این
سخن در دل مبادبنده ام که بودم وخواهم بود تا که ام اکنون
که ماندن چندی قالان جانو شتند کوتاهی نخواهد رفت *
* رقعه * مهربانا دریافت شد که برگداخانه گمان
دستگشائی دارند دور از یگانگی نمود چه با هم دوستی
داریم بیشتر بیاوری هم امیدواریم وخود را یکی از هواخواهان
و بیربین می شمارم پس اینکه نه ستم بکدام روبنده ارم
شاید برد دوستی همین است در روش دوستان
چنین ائین یکدلان نوازش فرمائی وکلبه نوازی بوده است
نه رنج افزای وخانه براندازی سپاس خدا که این ائین نوازی
ایشان روای یافت باورم که کار بر این سخن دارند
(شعر) کوی یارم جو بهره ام کرد * خانه د ... براندازم * بهتر
که از بن گمان بد در گذرند پیدا است ... ـه دکوفتن

و بابردم شمشیر کذاشتن برنج خود کوشدن است
خردمندکی پاکذارد براهی * که باشد درو بیم و ترس سکانان * اکنون
سر بکریبان دانش باید برد و کامی درین راه نباید سپرد
* رقعه * مهربان من سلامت ولیان
راه تو باد اعنایت ازلی * قرین حال تو انوار لطف لم یزلی *
نیازم می نازد که بکدام رو به شمار نکر آید روش بیداکران
نمی توانم کزید بکمان اینکه مبادا یکی از ایشان باشم خشمی
بدل باید کماشت و سری بکارم نباید برداشت خوش
سری خود هموار کرد و فراوانی جاه و کامیابی آرزوی دلخواه
دوستان میداند افسوس که چرخ کجرفتار ستمکار
زمانی بخوشی بدنیار جانی بسندید دوری از رنج جانکاه بروی
دل نشاد سر رشته خودی از دست داد کر بکمان
انیکه دوست همه رایش از بازیچه نمی شمرد اندکی
بتاب کرائید درانیجا پندی بروی کاغذی سپردن زیره
بکرمان برون انکاشته بهمین انداز داشت انچه از آمدن
نکاشتند کامیابی را سکون فرح دانست که بچنین
مژده های جان افزایش دل خوشی اندوزد * شعر *
* الیوم موعدکم فاین الموعد * هیهات لیس لیوم موعدکم
موعد * چه ناکامی و فرخ روزکاری * که بینم دلدهی دیدار یاری *

آوازه اینجا چون آوازه دهل از دور خوش است چه فراهمی
نیازمندان بیرون از شمار و از هزار یکی در کار و سپاه
بر سر کار و در رنجهای فراوان گرفتار روئداد این بود که
گزارش نمود نجسته پیدا رباید هرکرا گردد بهی بخت
یار * مهره آرد گر رود در یوز مار * ور بد بختی اگر افتد بگنج *
مار انگشتش گزد میرد برنج * تنگی ندارد با امید خدای کارساز
بیابند اگر سر شودکی پدید آید یک تیر دو شکار و گر نه دید از
گرامی بهره خاکسار * * رقعه * هر روز
قدم رنجه نمای بخیالم * گاهی بخیالت نرسم وای بحالم *
لاله من دلها از فراموشکاری ایشان داغ است و جانها
خونابه در ایاغ اگر برای روزی بیایند نوازش بر جان و دل
فرمایند * رقعه * مبارک ساعتی که آن مه بشهری ما
کند منزل * ز وصلش سرفراز و جان بدیدارش نیاز و دل *
دیر است که هر روزه از مژده آمدن خوشنود می سازند
و نمی آیند دریافته باشند که دوست ایشان به هیچ خورسند است
د این سخن در پیراهن نخواهد گنجید بجید کی کام برای
ین بی بکهنه بردم نزدیک دریافت باد که چشم براه بودن
ت پیش از مرده باید سید که بس از مرده *
* دل شکست آن بیوفا را چه گویم *

نگویم اگر صرف خارا چگویم * مهربان من فلان را
بامید انکه نوازشی بکار خواهد رفت نزد ایشان فرستادم
از نوشته اش دریافت شد که گاه کامیابی بندگی بگناه گستاخی
گرفتند و بزندان فرستادند در بوسه نخست رخساره
گزی خوب نیامست گناه از من آمد باید بخشید گوش مالیدم
که چنین سر زند * رقعه * دل نوازنده ما را
گاه سوی من نگر * گر فراموشی تو از جان و دل تنگ
آمدم * میخواستم که از درد جدای ایشان تن گدازم
مگر دوری جان گوارا نیفتاد جان از تن دور نباید چشم
انکه زود آید * رقعه * نوازش فرمای من
سلامت ناکرده گناه در جهان کیست بگو * انکس
که گنه نکرد چون زیست بگو * امروز ناز چاکر نیاز از
خاوندمی خواهد و گناه بنده بخشایش از خواجه می جوید
هرگاه که ترسی از خداوندی در میان می آید سر گذشت
ایاز و محمود و داستان خانخانان و فهیم بر زبان می آرد *
گر تو بر خزاد نیاز داری * مهر محمود بر ایاز آر
خانخانان این زمان هستی * شاید از بنده را نیاز آ...
* رقعه * صاحب من سلامت رخ
ای یار گر پشت نیاز آرد کسی * نازه

که دل هرگز نیاز اردکسی * در نیازمندیم سخن از اندازه گذشت گاهی چشم سوی خود ندیدم کدام روش دوستی است که دل بردن و دلداری نکردن پایان کار در چشم باشد که آه دردمندان کار خواهد کرد باید که اکنون از همه گذشته از نامه و پیام یاد آور باشند بیش ازین چه نگارد

* رقعه * لله الحمد همان چیز که خاطر می خواست

* آمد آخر ز پس پرده تقدیر پدید * مهربانا امروز کنارهٔ دریا از ذہامی داشت بتماشا رفتم دیده هر سو می فگندم و مو بهر خاره می کندم که کشتی از دور نمایان شد دل بر و رسید دانستم که جان نوازی خواهد بود که مهرش از خود میکشید پا فشردم بر کنارهٔ رسید چشم کما شتن همان بود که متکبر شادی بخش فلان را دیدم دویدم و در برش کشیدم چندان بر بخت نازیدم که کدا بر تخت خانه نوازی فرمودند خشک و تری پیش آوردم چون دل از همه بر داشتند نهار شکنی کردند از ان مهربان پرسیدند در یافت پرداختند بسیار ارزومند شدند فردا پیش از آفتاب روشنی بخش چشم نیازمندان شوند * * رقعه *

نوازش فرمانامه شتند که بود جهانگیر بخت اسبعی بان مهربان فرستاده بنده مرغی نه با کمه بارها فرمایش رفت سخن

شناسا او را کاوزاده است در اینجا اگر بزنی هم
می زاید پیل می فرستاد

* رقعه *

مخلص نوازا ای باد صبا اگر توانی * از راه وفا و مهربانی *
پیغام به بر بسوی یارم * کان سوخته تو در نهانی * می مرد و
ز اشتیاق میگفت * ای بی تو حرام زندگانی * دیر است
که پیامی نیامد دل بیتاب است و دیده بی خواب چشم
آنکه زود پیامی بنامه سبز شود پیشتر سرگذشتم
گوش گذار گرامی شده بود که در چنان سختیها گرفتار بودم
درین روزگار ویده ادم از سخن گذشت چون کاه روانگی گفته
بودم کهپس از آمدن بندگان والا زود را اینجا خواهم
گذرانید اگر چیزی اندیشیدند بهتر و گرنه خواهم شد چون
آمدند و روزها بپایان رسیدند امیدوار دستوری ام *

* رقعه * خدایگانا سر برآوزدی
بدولت پایمردی کن بالطف * دست رس داوت
خدا افتادگان را دست گیر * چون جهانی می داند که مهربانی
خدایگان بر بنده بیش از انست که بگفتار در آید در کار
گاردانی سه است سخن نوشتی نختم برای این امیدوار
که به نگاه گوشه چشمی خاکسار به ارزو می رسد .
ازین بدنامی می برآید * و از دست خداوند خبری ندیده

چرا دریغ است * * رقعہ * خدایگان
من خاکسار بدرگاه رسید آب ازاتشش می چکد کہ ہنوز
کامیاب نکردید چہ پیادہ کہ بہ تخت رسید فرزین کردید *
* دودم ازوصال تو زندگی چہ کار آید * جان بلب
نمی اید این چہ سخت جانیہا است * دلبرا نگاہی سویم
کہ بکدام رنج گرفتارم اگر مہر گماشتی چندی بسر بردم
وگرنہ تن بہ نیستی سپردم انکاہ تو دانی وکارت تو مانی
وبارت افسوس کہ جان باختم وجان بازیم نشناخت
وگاہی نپرسید کہ کیستم واز کجایم وچہ ترانہ میسرایم سخنم
سراسر ہرزہ پندا شت ودمی زبان بداد نگماشت
* رقعہ * الطاف نما کرنیم شبی ازمن بیتاب شنید *
گفت رآیید کہ این خواب مراتلخ نمود * چون سوز درون
نگاشتم باسخش ننوشت وچون بیام داشتم زنجیری
ازبام نفرستاد چکنم تنگ آمده ام وازخود درفتہ * رقعہ *
محبوب من دل بتو دادم وافسوس نمیدانستم * کہ پس
از بردن دل شوخ چنین خواہد شد * بروییت برافتم وچشمی
بدولت ننہ راختم کرده ام پیش رسید واندیشه ام بسرا
سر نادانی کردید اندوه گسارت دانستہ بودم نہ اندوه فزا
دلدارت خوانده بودم نہ دل آزارکارت ہم چو رو بیت

نوازی و همواره به بیگانگان نرد دوستی بازی آغ
نهاد دلم باید رسید وازدیگران کشید * رق
جانا چشمی دارم گریان ودلی دارم بریان سینه بر
و آهی بس سرد گریبان چاک وسری بخاک ره
بتاب وشبی بیخواب (نظم) درانیجار سیده است
ای شوخ کارم * بسهری ز مهر تو امید دارم * بیای دمی بهلوی
من نشینی * که این دم بداد تو جان می سپارم * دریغا که
آن دلبری یار جانی * نیاید بخوابی هم اندر کنارم * بخود می برم
ارزوی دلی را * ندانم بشد تا کجا کار زارم * دمی در جهان
باش با من تو جانا * که خود زو د جان و جهان می گذارم
از جدائیت بجای رسیده ام که کس نرسد و بدوریت
رنجی شده ام که کس نکشد وروز باشکباری و شب
بستاره شماری بسر می برم و دم زندگانی بردم می شمرم
(شعر) کاشکی رویتو ای دوست ندیدی چشمم * تا خود
امروز زسر دشت نکردی دریا * بیابیا که بیش از
تاب جدای ندارم که چندی گذارم اگرزو درسیدی دیده ی
افسوس بردی میرسید ورنج بجان نمی پسندیده
ام که پای ندارم * رقعه * یار سفر اپانا زمه
آید نکر * پیک پابوس تو خواهد

بیا بیا بر چشم من نشین و جا بدلم گزین که از دیا ریاری
دست هر نگاری زبان گشاد کو هر افشان یار یا دمیدارد
که بفراموشی می سپارد و با بیگانگان چه سان می سازد
و نرد دوستی بکدام کس میبازد نامه داری که پیامی (شعر)
چون نامه رسانید پیک جانان * جوشید خوشی ز هر رگ جان *
خواندم و در خود نماندم از تا پاک درونی نوشته بود سرود
بستان یاد داد و دوری از دود بر وی دل گشاده اگر
هر موی تنم زبانی گردد سپاس این نوازش فرمای اندکی
از بسیار نگفته باشم خدا پاداشتش دهاد * رقعه *
راز دار من رازی که درون پرده باید * این سوز درون نه
دانا بد * هر چند خواستم که طشت از بام نیفتد مگر چون فراموشی
گزیدند کار بر دل تنگ تر شدی از آتش دند گداخت
زنا موزن دریا ساخت (شعر) ای نام تو نیست بر زبانش *
بهر ره تو نیست داستانش * دمی سر بدست نهد و گاهی
دست بدست اکنون هم پرده بر راز است اگر آمدند برو
افزودند و گرنه رسوای من و بدنامی شما * رقعه *
صاحب من غم زمانه خورم یا فراق یار کشم * بطاقتی که
ندارم کدام بار کشم * نگاه رفتند و پاسی برآمد براستم
دانش راهبری بدرستی کار می کنند . سخن آنکه د ...

درست آید اگر بکاری درست آمده باشد اگاه *
که رسم و اندیشه زنم * رقعه * مهربان من به
زدست هجر تو بید ادبیرود * دوراز تو عمر من همه برباد میرود
کدام مهربانیست که بمن روا داشته اند چه بنامه یاد نیاورده
اند باس مهر یاد است نه فراموشی شاید شنیده باشند
که این روش بکار زمانیان است اراست کمرجای دارد
الحمد لله که این مختصر بسرعت تمام اختتام پذیرفت بعضی
از الفاظ عرب مثل سو داویه وغیره واکثر اسمها که مستعمل
محاوره درست و از لغات معجم که قسمی از اقسام
عشره لغات است یافته شد از استعمالش
مختصر اجتنابی نرفت فردوسی طوسی رحمه الله علیه
قبیل الفاظ اکثر ذرت ... در آورده علاوه آن در رسایل
بنظر در آمده ایز و مقال بنظر اصلاح بحرین علم و فضل
گردانیده بمطالعه ساطعه آن نور دیده اقبال جبستگی تمام
بخشاد مجده واله الامجاد بدوست اهل کمال
نشین حشمت و اجلال فلان اکه خورشید
تاک ... ن در او ست * قاضی چرخ ثناخوان
بعد گذارش مراتب خلوص و نیاز و دل به
اشتیاق تحریر می‌نماید عنایت نامه

بود که از بستان حسن و بهای معنی و رنگینی مبانی صدها صحبت
معانی در قوافل سطور درداشت و سزاوار ورودش بود
جانهای عزیز بر جاده بیهای استقبالش کردد بعد روانه
شدن جنوب درحالت سفر باین مهجور رستم کشیده تطاول
هجران واصل شده بادیده رمدکشیده جدای ما ان کرده بود
که جامه یوسفی هم نکرده باشد بالجمله تعویذ دل سوخته
آتش فراق کرده بیمن همرهیش نیم ماه کذشته مع النحیر
در قالان جارسیدم از ان باز دل را با خیال مناظره در پیش
است دل که از کرم خوبان است و اسرار محبت را معدن
جمله معضلات موجوده را محفل مخزن و طرق ایصال
لات را بایکرنگان متعدد دار خواهد بناطقه سپرده
سعات سخن روشن کرداه در غیبت صدکار وان
مانی روان کرده بدستیاری محمل خامه نامه بدار زبان دانان
بست رساند می خواهد که درجواب عنایت صحیفه انچه درسینه ت
رمان از جفاکاری هجران دیده بنویسد وخیال که صورت
تمثال جمال مهرمثال سامی در مباعدت بوده طرفه حقی
درافتاده ثابت نموده هرلحظه جویای مه
میکذارد که سبقت در اثبات و فانمود
مصادقت قصب السبق رباید ازانجا که

و براهین واینه بر دعاوی خود تا حاصل این ناتوان قدرت محاکمه
نیافته بان صدرنشین دلهای قدسیان و بزم آرای خیال
روحانیان حواله ساخته تا انچه بمقتضای عدالت کامله باشد بان
عمل فرمایند که لامحاله رضای طرفین دران خواهد بود زیاده
نجهز نیاز چه عرض نماید *رقعه* درباب رفتن خود و درجواب
یافتن اوشان وباز آمدن در هنگام تموز و شدت وزیدن
هوای گرم جانسوز حینیکه نواح قلمان مخیم سرادقات جاه
و جلال بود هواخواه بامید هواداری هنگامیکه قرص آفتاب
جلاجل دایره نصف النهار بود بامطرب بحه ستار نواز
باهنگ سماع بمقام دایره دولت رسیده از حالات
شریف استخبار نمود شخصی ظاهر کرد که این وقت
بخت تو در خواب است وارقصور طالع بیدار کردنش
نمیتوانم اگر دمی مانند خاک در راه نشینی شاید بدامنش
تواند رسید چون سامی در خسخانه بودند و از حال سر
کشتگان وادی ناکامی خبر نمیداشتند و نیز انوقت اثار
اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا بر عالمیان ظاهر بود چند بار
مانند گردباد گرد سرا پرده گردید دباد در مشت بر سر
آری لَا يَسْتَوِي اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ . فرقست
میان انکه یارش در بر با انکه دو چشم انتظارش بر در

ده چه * رقعه * جان من همیشه بخوشی گذرانند
جدای ایشان دیده دارم خونبار و دلی سیماب وار
ب روز باشکباری و شب بستاره شماری میگذرانم
شم براه میمانم که بوی از گلشن دوستی و زیده مغزم را
شبوی دهد (شعر) دمی در جهان باش با من تو جانا * که خود
زود جان و جهان می سپارم * ندانم که آسمان را با بختم کدام
دشمنی است که درین هم دریغ بسند و تا بکامیابی دیدار چه رساند
* رقعه * سایه ات دیر باد بر سر ما * خاک پایت
همیشه بر سر ما * سر ما بر سرباز سپیده سر مائه ندارم که سر مائی
م سر ما که مهری سرم آید و این هنگام سرم آید دردست
ست در مانده ام * درمان د ساز و مرهم ساز *
قعه * خداوندا بس دیر مارم و تاب ماندن
ندارم رو بروی خود کاری بر وی کارم آر یا بهمراهی
سر فراز فرما مگذار که دل پریشان باشم دهر سو سر
، زروی صدق و صفا چاکریم و خدمتگار * بهر چه حکم کنی
دماحاکمی * رقعه های اشتیاقیه * لاله صاحب
رمای بنده زاد لطفه غلیان اشتیاق مواصلت کنیم
بحت بجدی که زبان خامه تا کام فرساید و حرفی از دفاتر
حشش به تحریر نیاید ناگزیر بکاهی گرو یافت که از درگاه خدا

خواستہ است مخلص روزگاری سپارده وخوشنودی
مشفق خود شب و روز آرزو دارد قطعہ مہربانی بکمال
چشم براہی رسید ہدوش مسرت بی اندازہ ساخت
ایزد قدیر باہمہ لحاظ مودت و پاس محبت ہموارہ بخت بکام
دارد جَاءَ الرَّسُولُ بِرُقْعَةٍ مِنْ اَحِبَّ * وَازْدَادَ مَوْرِدُهَا سُرُوراً
لِلْمُحِبِّ * رسول دوست بدستم یکی رسالہ سپرد * رسالہ
کہ زدل رنج دیر سالہ بہبرد * سپردنامہ بود کہ قطعتین
سمت روانگی پذیرفتند وازین طرف یکبار ہم آبلہ از
پای نشکست یقین آن نواز فرما کہ بوصول جنین
نعمت بی بدل از ادای مراسم شکر سپاس کرم فرمای
زمان بکام می بود معاذاللہ این آئین ومن وچون ازین
رو پیش دستی نرفت کار بتجربہ بود حالا کہ زر بمحک
رسید انشاء اللہ تعالی بہ ابلاغ قطعات نیاز خود را معاف
نخواہد داشت وازآن مخلص نیز ہمین چشم کہ مدام باد
خواہد شد کما نیکہ وقت روانگی زبانم حوالہ گوش گرامی کردہ
یقین کہ محفوظ حافظہ بودہ وقت ضرورت از قوہ بفعل آید
بدریافت مضامین صداقت آگین نامہ بہجت کہ منحصر
صرف جد و جہد درمقدمہ معلومہ بود آنقدر استحکام دربنای
ولا و وداد و یکجہتی وسداد راہ یافتہ کہ بوقوع صدمات ارضی

و ساوی نزلزلی متصور نتواند شد * چندانکه درین
باب دست وپازنی بکار خواهد رفت موجب خوشنودی
خدا و نیکنامی هر دو سرا است * زیاده ازین مقصد ده خدمت
شدن حکمت بلقمان اموختن است * سر گذشت چه
بمعرض بیان آرد که از وقت محرومی صحبت آن انیس
القلب محبان کدام خراش خاطر در سینه مجروح رنگ
ظهور نریخته (شعر) ذوق الطاف نوای کاش نمی
یافت دلم * یاد هر نطق تو اکنون سبب صد الم است *
جامع المتفرقین باسرع ترین اوقات پرده مفارقت از میان
برآرد * امید که تا انقراض ایام مباعدت و انقضای احیان مها
جرت بلاقضای اسبوع و عشره از تو آثر رسی قطعات
اشفاق و مملوعویت و اعتدال مزاج محبت امتزاج
و دیگر اخبار اخیار مبتهج و منبسط شده باشد * زیاده دست
بکار و دل بیاد باشند * * رقعه * از طرف
حکیم بو علیخان بحکیم اسحاق خان نوشته * اَلفَضلُ یا
ذا الفضلِ یلمن فضله تزین الوری الاعذ وب عِصابها زهی حدود
کمال تو برتر از ادراک * بیان حکمت تو زهر جهل راتریاک *
اشتیاق محفل قدسی که مهبط انوار و مظهر اسرار است
اگر بر صفایح لیالی و ایام و اوراق دهور و اعوام نویسد

همکین نیست که اندکی ازان بعرصه شهود جلوه گر شود بهاء عالیه بانکشاف آن مرکز دائره کمال و قطب فلک فضل و افضال مفوض داشته شهود ضمیر فیض تخمیر که عکس پذیر صور علمیه اشیا است میگرداند * الحمد لله والمنه که بیمن برکت و برکات القبابه عافیت بصغار وکبار حاصل و صحت و استقامت عنصر لطیف ومطهر را از جناب حکیم علی الاطلاق سائل وآمل است * در ماه فلان برای شادی نور چشم درجای فلان آمده * بفضل الهی ازین امر میمنت اثر فراغت حاصل نموده * بخدمت مهاراجه فلان رفته بود کسل بعضی باجبه معلوم شد * باز رخصت حاصل کرده * غره ماه فلان بخانه رسیده * بمعالجه پرداخت * دریک ماه طبایع مستقیمه که مجمع عوارض متضاده گشته بود باعتدال آمده شفای کامل رو بداد ازانجا که مهاراجه از راه قدردانی و مهربانی محبت بعاصی دارند خطوط طلب مکرر فرستاده اند آخر ماه فلان روانه خواهد شد بنابراطلاع بکذا ... رسید عاطفت برمزید * رقعه * خالصا

بسیار مهربان مخلصان سلامت رایت خطک مبین منظوما * جعلته بشفاء الشوق ملثوما * بوسیده وبر مردمک دیده نهادم * بجیبم و تعویذ دل ساختم کردم * بعد اظهار

مراسم اشتیاق ملاقات فرحت آیات که از تحریر بجز وی
از ان خامهٔ دو زبان محبت ترجمان معترف بعجز و قصور است
مکشوف ضمیر خلت تخمیر نموده می آید * طرب افزا
رقیمهٔ محبت اکین که راحت افزای و نشاط پیرای خاطر
مشتاق و حزین بود و ابواب انواع شگفتگی و انشراح
بر روی حال تو دو اشتمال می کشود محرره تاریخ فلان ماه
فلان از مقام فلان در عین تعلق و انتظار وصول میمنت
شمول آورد * باشعار نوید رسیدن قرین کمال خیرو
خوبی ها در ظلال حفظ و افضال ایزد ذو الجلال همراه نواب
صاحب والا قدر بمقام مذکور و غیره حقایق و خالات مهر و ولا
مسرور و منشرح فرمود * و زنگ تعلق و انتظار از مرات
خاطر الفت ذخایر زدود ایزد تعالی با این همه اخلاق و خوبی و یاد
آوری و راحت رسانی مدام در کنف صون و حفاظ خود
مسرور و محفوظ مراد ات سلامت دارد * درین عرصه
یک نیم ماه مباعدت و مهجوری صوری چند قطعه محبت رقایم
الفت شمایم از مقام فلان و دیگر جا ها علی نهج التواتر نور
افروز عیون انتظاری گردیده سرور و بهجت بقلب
مشتاق بخشید * و اینجانب نیز بهر خطی که از ان مشفق نافذ
جواب آنها متضمن حالات عافیت و غیره گوایف المقدمه

معلوم مفصل نگاشته مرسل داشته * بسوق و طرق
بمطالعه رسیده باشد * و خواهد رسید * و موضح مضامین
مندرجه خواهد گردید * از روزی که مخلص را از ان مشفق
در ظاهر اتفاق جدائی و دوری شده حالتی که هر لحظه و لمحه
از تصور مفارقت بر روح و روان طاری میباشد در حیز
تحریر و تقریر نمی گنجد * از جناب او تعالی شانه که جامع المتباعدین
و موصل المتفرقین است پیوسته همین مطلوب و مسئول
میباشد که در زود ترین وقتی و بهترین وجهی حجب مفارقت
مرتفع گشته تلاقی و ایصال میسر و متحصل گردد * و بازگاهی
بعد وصال در میان متخللی نه شود و مدام بخیر و خوبی اتفاق
معیت و یکجا بودن دست بهم دهد که منتهای آرزو همین
است در نیو لاجهازی که از ولایت تازه درین ملک رسیده
بعد تفتیش و تحقیق معلوم شده که درین جهاز چتهی جناب
فلان برای هیچکس نیامده لیکن چند کس از خیراندیشان
آنجناب برای دوستان خود که درینجا هستند نوشته اند
که آنجناب بخیر و خوبی تمام اند مقدمات باحسن
رو بکار است و بفضل الهی بزودی زود
و آنجناب را از تعلق خاطر و اشتغال بال بخوبی فراغ
و فرصت و احترام و عزت حاصل میگردد [illegible]

زبون خصال ودر سنزای عمل خود ناخائب وخاسر شوند و کریبان حال را بستر پنجه وسوای وافتضاح بیدرند امید هست که در عرصه یکماه جهازیکه دران این حقایق مفصل بوده باشد از ولایت در اینجا میرسد و منتظران اخبار خیر و خوبی آنجناب را مطمئین و مسرور ساز دهر وقت هرچه تازه حقیقت بدریافت مخلص رسیده فی الفور نگارش خواهد یافت رجا که تا دست واد سررشته مواصلت مدام بهمین منوال بتسطیر حالات خیریت آیات مخلص مشتاق را خورم وخورسند میفرموده باشند زیاده اشتیاق است و بس * رقعه *

خان صاحب عیش نصیب زاد الله سرورکم قرأت کتابه لما اتانی * وکان به جلاء البال طبا ینا * این چه نامه است کز و دیدهٔ جان روشن شد * از نسیم دل ما تازه تر از گلشن شد * بعد اظهار مراسم اشتیاق و تمنای حصول مواصلت بهجت سمات که ادا اطه تحریر و تقریر متجاوز است مشهود ضمیر تو دد ..نده می آید بعد انقضای مدت یکماه و چندروز مهربانی مسرت افزا ونشاط پیرا در حالت کمال اشتیاق و انتظار که خاطر محبت مآثر طالب و جویای اخبار خیریت آثار بود وصول راحت شمول آورده بایضاح نوید مسیدا

مع الخیر و السلامت بتاریخ فلان ماه فلان همراه نواب صاحب والاقدر در بلده فلان و غیره حقایق وحالات مهروولا خاطر مشتاق و منتظر را مسرور و مطمئن ساخت بمقتضای کمال محبت وودادانچه تعلق خاطر و یادآوری نسبت باینجانب نوک زیر خامه اتحاد نگارشده بود ممنون محبتها ساخت واشتیاق وآرزومندی خاطر راچندی که بود ازان مضاعف نمود مدام از جناب مفضل منعام همین آرزو و مسالت که باز بزودی قرین خیروخوبیها قسمیکه دل می خواهد مسرت مواصلت میسر و مرزوق شود و بازیچگاه پرده بندای وددوری درمیان نیاید که بشدت دل را میبرنجاند او سبحانه قادر وتوانا است که برمرادات کامیابی عطافرماید درایام تشریف فرمای نواب صاحب قدردان موصوف که برای ناظم فلان جا تجویز فلان شده بود چون نواب صاحب آنرا قبول نه نموده بودند تجویز مذکور موقوف شده بود درینولا باز بصلاح واستصواب امیرالامرا فلان رابکارانجا منظور و پیش نهاد خاطر شده واین معنی عنقریب بعمل می آید بنابر اطلاع نگارش یافت درین ایام بسبب کثرت اخراجات و فقدان مداخل اراده خبان قرار یافته که از شهر برآمده در فلان جا که دربا علاقه فوج رسیده قرار و تمکین گزیده شود

تا بحسب اتفاق مزاج یکی از اطفال علیل شده
ی دیگر سبب توقف کردید همینکه مزاج
افت قصد برامدن از انجا مصمم است در نبولا
لایت دنیامار در انجا آمده از ان جهی فرزند نو د
نیات دیگران برای انیجانب رسیده مینویسد
مقدمات نواب صاحب والاقدر فلان که حندی
بظهور آمده سببش این است که وزیران را
و فرصت نبود که باستماع وانفصال مقدمات
ن می برداختند حالا که فراغ از اموری که سبب
ی شده انشاء الله تعالی جمیع مقدمات جناب
ب باحسن وجوه حسب دلخواه انفصال
ب عزت واحترام جناب ایشان را بمرتبه
شود و بفضل الهی بادشاه بنفس نفیس خود
عیان حضرت سلطان ودیگر عمله وفعله در هرباب
ن جناب هستند و در انفصال مقدمات ایشان
جه و مصروف اند جناب فلان کتابی که در ایام
ردن از انجا بولایت در اثنای راه بر جهاز متضمن
کیفیات معاملات جزوی و کلی ممالکت
صنیف فرموده بودند بعد ملاحظه انرا جمله عاقلان

مقبول نبستند بهبود بند و بر عقل و دانش مفخمش تحسین و آفرین ناکردند چنانچه در رای پادشاهی ناظم را وقت فرستادن ریاست اینملک با اینهمه استقلال بی ساهم و مشارکت هم اندازو نقشه معاملات را موافق قید آیین همان کتاب قهمانیده فرستاده اند واین قانون موافق آن قرار یافته که تا ناظم ملک قابل کسی شریک در عهده واحکام نبود و در همه باب اختیار و اقتدار شخص واحد داشته باشد چنانچه کتاب سطور درین ملک هم آمده است لیکن تاحال بدست اینجانب نرسیده تلاش و تجسس دارم هر وقت بدست آمد برای ملاحظه نزد انمشفق فرستاده خواهد شد و نیز نوشته اند که درین ایام روانگی این جهاز باین ملک ناظم در ملک تشریف نداشت و از باعث گونه ناسازی مزاج بجای دیگر بجهت کسب هوا تشریف برده بود لیکن مزاج صحیح و سالم بود اینهمه حقیقت تازه دریافت شده بود برای اطلاع سامی نگارش یافت دیگر انچه حقیقت و خبر خوش و تازه محقق و منقح بدریافت میرسید بلاتوقف و تاخیر برای اطلاع بقلم خواهد آمد زیاده جمعیت و بهجت مستدام باد * رقعه * خان صاحب مشفق شفیق حال دوستان زادمحبتکم اَهْلاً وَسَهْلاً بِالْکِتَابِ الَّذِی

آتی * مکتوب جانفزای تو آمد بنزد من * گفتم مگر که باد صبا از چمن رسید * بعد اهدای تحف وهدایای اخلاص و نیاز و تمنای حصول دولت مواصلت کیمیا بهجت میمنت طراز کشطری ازان بدستیاری واستعانت خامه دو زبان محبت ترجمان گنجایش پذیر عرصه قرطاس نیست مرقوع ضمیر اشراق پذیر عاطفت تخمیر گردانیده می آید کل سر سبد ریاض صدق و صفا کلدستهٔ بهارستان الفت و ولایعنی نگارین نامه خلت آمود که نسیم عنبر شمیم مضامین اتحاد اکینش مشام جان را لخلخه سا دنکهت سرا نموده ابواب انواع شگفتگی و انبساط بر روی دل افسرده فراق ومرهون ومبتلای متاعب غلیان شوق و اشتیاق می گشود در بهترین اوقات و خوشترین آیات چهره افروزی وصول نموده بکحل الجواهر سواد مداد عیون منتظر را نور و صفا بخشید و غنچه خاطر را که از سموم انتظار منقبض بود با بیاری عبارات شاداب و مطراد رقضای باطن کلکل شگفانید مکوایف مندرجه مفصلا و مشروحا پیرایه ایضاح پذیرفت و خاطر مشتاق بدریافت عافیت و اعتدال مزاج صفوت امتزاج مسرور و مبتهج گشت درتمامی لیل و نهار بهترین شغلی که صرف اکثر اوقات

در انست یاد لطف و مهربانی های انقدر دان است او عرشانه که واهب متمنیات عباداست دولت مواصلت و ملاقات انکر مفخر ماراقرین خرد جوئیها در اسرع اوقات واحسن از منه میسر ومحصل فرماید بفضله و لطفه برای مرزا صاحب عالی قدر اکرآن کرم فرماو خانصاحب قدردان خطوط اشتیاق قلمی فرمایند البته مناسب وخوب است که هرآینه یاد از محبت میدهد و روایح دوستی بمشام مودت میرساند توقعکه بمقتضای شفقتهاتا رفع حجب مفارقت و دوری وحصول مواصلت صوری ترسیل رسایل الفت وسایل دل مشتاق را منبسط و منشرح می نموده .

زیاده دولت وشفقی وزنتر ایدباد * رقعه * لالہ ...

مشفق مهربان توجه فرمای من سلامت وَدَ ...
صَحِیفَة مِن مُشفِقٍ * حَظِی الْاَنَامُ بِحُبِّهِ وَکَمَالِہٖ *
مرا دجان من است * نام او راحت روان من ا
بعد شرح اشتیاق ملاقات بهجت ایات که متجاوز از تقریر است کشوف ضمیر موالات تصویر نموده می آید الحمد لله تا حالتحریر و ترقیم مجاری حالات بافضل واهب العطیات بهمه وجوه موجب حمد وشکر است و یاد مراتب محبت و مهربانیهای شامی اکثر اوقات در دل وبرزبان

بوده رافع مکروهات دوری و کلفت مهجوری میگردد درین
ایام مکاتبه بهجت افزا ورود مسرت آمود فرموده سرور
بخشای دل تود تود امان کردیده خاطر. همه تن شوق و آرزوی
باور اکه حالات خیر آیات و دیگر مراتب مهربانی و محبتها
مطمئن و مسرور رشته اینجانب را دوستی و محبتی که
با مشفق از قدیم الایام ثابت و متحقق است در همه
حال رو بافزایش و ترقی دارد و به هیچ وجه نقصان و فتور
دران ممکن نیست اگر بعض اوقات در تقدیم رسوم
صرفیه ظاهر به فی الجمله تقاعدی و قصوری بظهور رسد بمقتضای
محبت دران معذور باید داشت و همین منوال از تحریر
خیریت حالات خاطر مشتاق را مسرور باید فرمود زیاده جمعیت
و بهجت مدام باد * رقعه * خان صاحب مشفق شفیق
حال دوستان سلامت قاصد رسید ساخت معطر
مشام من * درجواب نامه داشت مکرنا فرختن * بعد تبلیغ
مراسم اشتیاق ملاقات بهجت سمات که از تحریر سطری
ازان بقلم تود در قسم معذور بعجز و قصور است مشهود رای
خلافت پیرای کردانیده می آید الحمد لله الی حالت تحریر مجاری
حالات مستوجب حمد و سپاس بیقیاس است و باد
مراتب محبت و مهربانی های سامی که آلام مهجوری و فراق

و التهاب نوائر شوق و اشتیاق را به از ان دار و ئی نیست
اکثر او قات مونس خاطر تو دود خانه میباشد مهربانی نامه
طرب افزا پس از انقضای مدت مدید و عهد بعید چون هلال
عید از مطالع امید شارق و طالع گشته نجم اغشته انتظار
افاضه صد گونه تجلی و انوار نمود و دل مشتاق بیقرار را بر صبر و قرار
فراوان سرور و بهجت افزود بادراک نوید حالات خیریت
آیات تسکین و طمانیت حاصل آمد و کلفت تعلق و نگرانی
از صفحه ضمیر موالات تصویر زایل گشته انچه در باب عدم
تحریر رقایم الفت شمایم مرقوم بود فی الواقع راست
و درست است لیکن چون مخاص در میان خود و اگر مفر ما
هیچ گونه شائبه جدای و غائله مغایرت تصور نمی کند ازین سبب
پابند رسوم متعارف نبود و ازین رهگذر غفلتی در تحریر مراسلات
بحسب ظاهر اتفاق افتاده و الا الفت و وداد صمیمی در هیچ
وقت تفاوت ندارد و دوری ظاهری از نظر اعتبار ساقط
و مرتفع بوده دوام حضور بتصور اشفاق ان یگانه افاق
حاصل است و چون التفات صوری ضمیمه تفقدات معنوی
گشته انشاء الله تعالی بعد ازین قصوری در اطلاع حال
شوق مالامال نخواهد شد زیاده آیام بکام باد * رقعه *
مرزا صاحب شفیق حال دوستان و توجه فرمای بی پایان سلامت

یاد کردی زمن و قدر مرا بیفزودی * که خدا در دو جهان قدر
ترا بیفزاید * بعد گذرش مراسم اشتیاق و یاد محاسن
اشفاق و تمنای ادراک دولت مواصلت کثیر البهجت
که از عد و بیان افزون و از حیطه تحریر و تقریر بیرون است
مشهود ضمیر اشفاق تصویر که مرات حقایق انفس و افاق
است میدارد الحمد لله علی کل حال الی حالت تحریر عافیت
جسمانی که از اعاظم مواهب و عطایای ربانی است من کل
الوجوه مقرون حال است و یاد مکارم اشفاق و محامد اوصاف
سامی اکثر اوقات انیس وحدتکده مهجوری و اشتیاق
میباشد سابق ازین شفقت رقیمه از مقام چهلی بندر
بجهت مخاص شمرسل مزاج صفوت امتزاج بعروض
حرارت و بعض عوارض دیگر که نسیب اعدا باد رسیده
بود ازین سبب خاطر تو دو مانه نهایت متعلق قلق و تردد است
و ادراک بشارتی جانفزای حصول صحت و رفع عوارض
را بصد دل و هزار جان منتظر و نگران بود الحمد لله که بعد چندی
ازان نوید حصول صحت و اعتدال بعنصر طهر سامی باظهار
بعض احباب واضح گردیده سرور و طمانیت بدل بیقرار
و مضطر بخشید درین ایام سبب تبدیل موسم و تغیر هوا
مزاج این جانب هم تا دو ماه کامل بعروض حمی و بواسیر

۴۳۶۳

وغیره عوارض علیل و ناساز مانده و بشدت تصدیع و تکلیف کشیده بافضال شافی مطلق حالا حالات مزاج از چندی بعد تنقیه و تدابیر بعون و تائید مشیت و تقدیر ایزد قدیر سال مبدل بصحت شده و اعتدال بافعال طبع محصل گشته خان صاحب عالیقدر اکثر احوال چراشتمال سامی را بکمال محبت مستفسر میباشند و رسم یادآوری و حفظ الغیب که لازمه محبتها است معمول دارند و سلام محبت پیام کمال شوق و اشتیاق فرموده اند از عرصه طویل استشفاق صحیفه طرب افزا باشعار مژده عافیت و بکونگی حالات سرور و بهجت بدل مشتاق وارزومند نه بخشیده تعلق انتظار مفرط لاحق حال می باشد ترقب که بمقتضای شفقت و محبتهای قدیم تا حصول دولت مواصلت و مواجهت با بهجت که خلاصه مطالب دلیست گاهگاهی باصدار تفقد نامجات و اطلاع حالات خیرآیات مخلص مشتاق را قرین طمانیت و انشراح میفرموده باشند زیاده بجز اشتیاق که بی منتهاست چه برفراز د * رقعه * دوست سراسر محبت و دلاد سرمایه صدق و صفا از اوایل محبتکم * خامه لطف تو آن نامه نامی که نوشت * مهر بماند بمشام دل من بوی بهشت * درین آوان سعادت فراوان گل

سر سبز ریاض خلت و صفاو نور حدیقه مخوت و اصطفا
یعنی مهربانی نامه مشکین شمامه عنبر ختامه در بهترین اوقات و خوشترین
آیات نور افروز عیون انتظار و سرور بخش دل بیقرار
گردیده بر التهاب نوائر اشتیاق آب تسکین و انطفا باشید
و غنچه خاطر را که از سموم انتظار افسردگی و انقباض داشت
بماء الحیواة سرور و انبساط رسانیده نضارت و بالیدگی
بخشید شاهدان الفا[illegible] زمین صفحه بستان عندلیبان معنی
ترانه سنج نوید عافیت شدند هزاران هزار گل سرور
و نشاط در چمنستان خاطر دمید مبدعی که باطف عمیم خود
[illegible] و حجب مفارقت را مرتفع ساخته آرزو
[illegible] ی و اتصال نامه بکرصد چمن گل تمنا بدامان
[illegible] ارخورمی نغمه پرداز نشاط و انبساط سازد
[illegible] ان را با این همه مهرورزی و محبت جوی
[illegible] رسانی در کنف صیانت و حراست
خود از عمر بهره ور سلامت داشته تخابند ان حدایق مودت
و ولا را اشام آرزوی به گلچینی نهال وصال معطر و معنبر فرماید
بفضله و کمال کرمه و لطفه ترصد که بپیوسته بهمین روش
سررشته یاد آوری منسق انتظام باشد که هر آینه باعث
تسکین قلب مشتاق در عالم مهجوری است والسلام

شخصاحب قدردان توجه و الطاف فرمای مخاصمان
ملامت بعدگذارش مراسم اشتیاق ملاقات
مسرت آیات و یادمحاسن اشفاق و اخلاص آن
مصدرحسنات و مجمع برگزیده صفات که جزوی ازان بدستیاری
واستعانت خامه دوزبان محبت ترجمان بمعرض بیان
و منصه شهود ونوان رساند مشهود ضمیر اشراق
پذیرکه مرات حقایق انفس و افاق است میدارد * عنایت
نامه آورد قاصد ازجناب او * دلم آسوده گشت و تازه
شدجان خطاب او * تفقد بجیفه سرور آماکه کل بسرسبز
ریاض مودت و ولا ونو رنذیقه صفوت و صفابود * مشعر
رسیدن به بنارس نه بدر قه عیون و صون ایزد جل
اسمه قرین خیر و خوبیهای و ملاقات نمودن بانواب صاحب
و الامنقبت وظهور مراسم اشفاق و الطاف ایشان
نسبت بانکرمفرمای احباب چهره آرای وصول گشته انواع
مسرت و اتحاد بخاطر مشتاق آرزومند بخشیده بلی به ازای
این عطیه جلیله ادای سجدات محامد و سپاس
سجود حقیقی راسبب گردیده معذرتی که درباب تشریف
بردن بملاقات رخصت بنابر ضرورت و عنجلت رو انگی
مرقوم قلم اتحادنگار بود دلالت بر کمال اتحاد و یکدلی نانمود کرمفرمای

ابط اتحاد و محبت تکمیل یافته و اساس وداد
سرشته وقوع چنین امور اگر عمداً و اختیاراً
ج به اعتذار نمی باشد چه جای انیکه باقتضای ضرورت
ری بوقوع آمده باشد مخلص را در خدمت
شائبه از تکلف نیست و لطف و مهربانی سامی
ن واثق در حق خود تصور دارم یاد شفقت
وقت مونس دل است و حصول مواصلت
از جناب الهی سائل تو قعکه تا انکشاف
بح وصال باطلاع احوال میمنت اشتمال
مرجوعه که خاطر محبت ذخایر اقتضای خیر طلب ه
آن خواهد بود سرور افزای دل خیر سگال
ه باشد زیاده ایام دولت را دوام باد
مظهر اشفاق بی پایان سلامت * دل
ز شوقت هزار دست * کر نیست باورت
ست * بعد تمهید مراسم اشتیاق و تمنای
ملاقات کثیر الافادت مشهود ضمیر الطاف
حالتی که از مفارقت و جدای و دوری و مهجوری
صدرجت بر دل و جان ساری و طاری ست
زیر عرصه قرطاس نیست و یقین که بمقتضای

القلب یهدی الی القلب صدق آن بر ضمیر اشراق پذیر مرتسم
و منطبع خواهد بود و نیاز صحیفه قبل ازین متضمن رسید جو نبود
و شکر و اشفاق و الطاف غیر محصور مرسل داشته
اغلب که در خدمت فیض ظهور بعرصه وقوع و صدور رسیده
باشد از چند روز که مخلص همراه خان صاحب عالی مرتبت
در بلده عظیم آباد رسیده ا ... بات جناب ایشان
... اضح رای سامی گردید ... م الطاف و عنایات
سامی که بمقتضای کرم ... ی و اخلاق ذاتی و دوست پروری
و مخلص نوازی در باره برادر صاحب عز ...
پیوسته مبذول و مصروف است متوا
بدریافت مخلص صمیم و نیازمند قدیم میرس ...
عقیدت موطن را بکمال مرتبه و اقصی غایه
و مبتهج و مسرور می سازد دوستدار خ
و متوسل خان صاحب والامناقب ...
باعتقاد خود علاقه نیاز و عقیدت بان والا قدر نسبت و تحقق
میدارد و در همه حال نقوش خیر اندیشی و دولتخواهی
را برلوح خاطر بمداد و داد خامه اخلاص و اتحاد می نگارد و از جناب الهی
ترصد و امید واثق دارد که بفضل خود باز نوعی اسباب مهیا
سازد که منتهی بخدمت سامی بمعیت خان صاحب عالیقدر

و دیگر بزرگان محسن چنانچه آرزوی دل است میسر آید توقع که از بس اشفاق و مهربانی تا رفع حجب مفارقت و انکشاف تباشیر صبح مواصلت کاهگاهی ترسیل رسایل شفقت وسایل که در عالم مفارقت و مباعدت قایم بمقام ملاقات جسمانی و مکالمهٔ زبانی است بنیازمند مهجور را مسرور فرمایاشند زیاده ایام ابهجت و ایالت مدام باد *رقعه*

منشی صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت درجوش شوق شقهٔ آن مهربان رسید* رنگین گلی به باغبان شوربده جان رسید* بعد شرح اشتیاق ملاقات بهجت ایات. که زیدی بران متصور نیست مشهود ضمیر موالات تصویر نموده می آید* الحمد لله الی حالت التحریر مجاری حالات بشمول افضال واهب العطیات مستوجب حمد و سپاس بیقیاس است و یاد محبت و مهربانیهای سامی اکثر اوقات مونس خاطر می باشد درینولا مکاتبه نواب صاحب. والاجاه اسمی اشفق از ولایت رسیده بود لفیف محبت نامه مرسل ساخته بمطالعه شریف خواهد رسید مامول که تا حصول مسرت ملاقات بمقتضای محبت و مهربانی گاه گاهی بترقیم رقایم محبت شمایم که یاد از محبت میدهد و رواییح دوستی بمشام مودت می

در میان ایشان چه یارای گستاخی . * رقعه دیگر *
(بیت) شاد باد آنکه مرا از گاه یاد نمود * همین رود دل از خود شده در اشاد
نمود * اگر سخنی ازین رو نمیرفت زینهار یادم نمی آمد سپاس
ایزد که گاه نشان بخشش یاد کرد دیده یاد باشد که روزی جز زبان
گرامی بود که اگر ازین رو کاری شایان سرزنش سر زند
زبان را ابگاه آشنا نفرمایند پاس دوستی نداشته اند
انانکه برین سخن آمده ارزوی ازمایش در پیشگامی
روشهای گرفته کوتاهی ورزیدم پایان کار دل را باز بان
دوست آشنای ندیدم دانستم که این راه برای گفتن است
نرفتن اکنون گاهی چنین کار از من نخواهد شد * رقعه دیگر *
جان من سلامت * از ان مکارم اخلاق بیست مستبعد
* که نام با بسر انگشت لطف بنگاری * بیهم نامه های
دوست نیاز روانه شدند با سخنی خورسند نشد دانست
که بی پروای از شمار گذشت کاری باید که بر خویش ناگوار
آید شاید که ارزوی گاه یاد آورد کردم و به آرزو رسدم وگرنه
دوست می داند که این کار و من باید بخشید و اینده با سخن
کدام کس ابله های نامه نباید شنید * رقعه *
(در جواب شکایت یعنی عذر) (بیت) شکر این
دوبیت که باید گذشت * عذران کار بیست که باید خواست * مهربانا

آه من از فراق تو* مانده دلم بصد بلا از غم اشتیاق تو* بخت
بیدار من هفته که از میان رفت اندکی از مژده خوشنودی
یاد نیاوردند تا بدیگر چه رسد یاد خواهد بود آنچه میگفتند گاهی
فراموش نکنم دوری چهار پنج فرسنگ از میان گذشتند
چون چشم پوشی نبود آینده برین نباید بود * در رقعه *
در رفع شکوه نرسیدن بوداع (شعر) از سوزش فراق توام
دل بر آتش است* وز درد اشتیاق تو حالم مشوش
است* نوازش فرمای من آنچه از کاه نرسیدیم گاه روانگی
نگاشته بود از دانائی بود که بکنهه کار نرسیده لب بسخن
گشادند مرا پیشوای پنداری گوارا نبود گرنه پیش از همه
میرسیدم دیگر آنکه ایشان جان من اند کدام کس بروانگی
جان پرور انکی از جان داد که ندادم و گنهکار شدم سخن نا
سنجیده گفتن پشت دست بدندان گزیدن است یاد باد
که دوستت ایشان از روش بیکار زنانیان بسی برهیز
دارد آنچه از کدام جا باو رسیده است بزور خود در ایران می آرد
* رقعه * حسن شکایت (شعر) بتقاوری که دل از ذوق
دیگر او تازه است* که شوق من بلقائه تو بیش از اندازه
است* مهربان سرا بانو از پیش من آرزوی دیدار نه
باندازه که گنجایش پذیر نگارش شود ناچار بگاهی سپرد یافت

که خدا بزودی روزی کناد زبانی ایندگان دریافت شد که چندی
خواهش ماندن خانه دارند خجسته باد هر چند دوست را
سراسر سرخوشی است مگر درباره خود اندیشیده
اند این که ازین راه بازمیداشتم و دلپری می بودم که پیش
از دو سه روز بالین پرستی نباید کرد سراسر بهبود شما بود
اکنون که خود خواهش آن دارند و نیک و بد نمی شناسند
ما برای چه رنج گزینیم شنیده باشند هر که پند بخود رای میدهد نیازمند
پند است برین سخن گوش نداده برای ایشان نادانی گزیدم
سخن از اندازه گذشت که تا او از خود ازین رو بد شمنانم
میدانند داستانی بیادم آمد می نگارم بازرگانی را با سرهنگ
زاده مهری بهم رسیده می خواست که او را یکی از بزرگان
بسازد ازین روداینای چند فراهم آورده برو گماشت تا خوی
پسندیده آموزند ازانجا که خوی بد بجان است بر بند دل بند نکرده
میخواست هرچه میکرد همه ننگ آمده بازرگان گفتند که
شمشیر نیک از آهن بد ساختن دشوار است ازین
سودای خام باید گذشت ازانجا که مهرش کاری کرده بود زینهار
برین سخن نمی آمد و سرهنگ زاده بی بهانه برد که ستم
از سوی اوست هنگامه اندیشید و سرش از تن برید راست
درین گاه پاداش نیکی بدیست که اگر پیش ازین کوشش

دربارهٔ ایشان بکار برم همچو بازرگان سرخود بر دوش ندیده باشم خوشش کذرانید برای شما کذاشتم و بخدا سپردم (رقعه در حسن شکایت) جان من نه انچنان باشقای تو آرزومندم که شرح آن بزبان قلم توانم کفت هرچه بر روی خامه آید آه است وانچه سپرد نامه شود درد تاپاک درونی بر آن آورده بود که روزی بدیدن ایشان رسم نوشتند که می آیم باز ۀ از خود رفتم دانستم که این آمدن برای روزی . . . باشم و کرنه سخن مردان را جانی شنیده ام کذشتم از کذشته هرچه فرمایند برانم (رقعه در شکوه نانوشتن جواب) ... از دوستان خامه اندازی با سخ نیاز نامه اکاهی از ... کله نکاری داد دوست فرمان بردار است فرمایش کرامی را به آئین بهین سرانجام خواهد داد (رقعه در عذرخواهی) از نوشته کلاب رای دریافت شد هنکام درخواست پاسخ نیاز نامه برزبان کرامی رفت که اکنون خاکسار را بان خدایکان چه سرو کار ماند که خامه بزرگی نکار ... سخن که همراهشان کردد هرچند کرد دل کردید کناهی بدر یافت نه انجا ... که شایان چنین سزا باشد ادم بر بنیاد که اکر چیزی سر زد ... شد جای بخشش است چه بزرگان ... کناه از خردان ندیده اند

کم گناهی گناه من باشد * پیش ان بخشش از شمار برون *

(مرزا صائب در شکایت باد و باران نوشته)

قلم وقایع رقم وخامه سحاب شیم را ذکر سرگذشت
طوفانی یعنی شرح قصه باد و بارانی را بر زبان است که تقریر
آن ماجرا بیرون از اندازه شرح و بیان است حیرانم ابر تیره
مدادانیقدر باران از کجا دارد و متفکرم که رگ ابر قلم این همه آب
از کدام دریا می آرد که در ترقیم حال خرابی حال بام و
در افتادگان ان دیار تعجب آباد در سرزمین صفحه کاغذ تخم مطالب
نویسی سبز گرداند با سبزه مدعا نگاری هنگام دل برویاند کلک
سوانح نگار که فواره ایست طوفان تعجب خیز و ناودانی ایست
آب بالا ریز در تحریر هر یک کلمه صد بار سر مجبور می بوسد
میترسد که طوفان بلایی از تنور دوات بجوشد از تحریر
سرگذشتم اختلاطهای باران دور نیست که آفتی بچار دیوار
قاصدان برسد. مجملا تلاطم امواج آبهای باران دیدنی بود که
چشمی مبیناد و تراکم رعد و برق شنیدنی بود که گوشی مشنواد
منکران طوفان نوح را دیدن طغیان آب دلیلی بود بر صدق
وجود طوفان او شنوندگان قصه ثمود و عاد را وزیدن
بادهای بشدت بر وقوع آن واقعه برهانی مبرهن از تیرگی
های ابر سیاه روز ها در تیرگی از شب دیجور زیاده بود

لسی راهوس دوکان بزرگی برخود گشادنی باشد در بسته
نمانده که دربانی بروی کسی نگشاید روزگاریست که حالا هیچ
سری بدیوار [illegible] اکثرها از بس نم کشیده وضوان بخاک
میتوان ساخت [illegible] از بس گل آلوده شده باهمه اب به تهیه
اسباب تیمم میتوان پرداختن درین هنگامه گل ولای
هفته هفته افتاب عالمتاب رو نه نمود که می گفت خورشید
رابکل نمی توان اندود صحن خانها از وفور اب تالابی عمارتهه
بران شکل حبابی مرغان خانگی تمام مرغ آبی شده و مردم
شهری همه مردم ابی هنگامه بود که هم گریستن جا داشت
و هم خندیدن مصیبتی بود که هم دیدن می خواست و هم ندیدن
دعای طلب باران فراموش شده دعوتهای مهربان
گرم نوشتن نقشهای وا شدن ابر و باران خانهای
چهپر را عالمی خریدارند و اسباب چهپر بندی را جهانی
طلبگار گاه هم قیمت زعفران گردیده و بهای پارچه بانسی
بنرخ قلم دار چینی رسیده خریداران ستون از کم یابیها
نظر بخط کهکشان دوخته اند و دوکان داران ریسمان
چهپر بندی را بقیمت طناب ابریشمی فروخته اند (نظم)
نه باران تیر باران بلائی * نه باران آفت قصر و سرای * بهر
خانه شکستی در کمین بود * درین هنگامه بشکن بشکن بود

این بود * ازین آشوب نتوان مفت رستن * درستی
عهد بسته یا شکستن * بهر جانب که دیواری فتاده * زبس
هیبت صدای شیر داده * درین ویرانه هر دیوار شهر
بست * بخاک آلوده شیری بس دلیر است *
امروز فقیران بیجان ومان از دولتمندان بسر دار آسوده
ترانند یعنی هرچند از باران ترانند اما از افتادن عمارت جان برانند
افتادن دیوار ناصرفی بود پیشترها افتاده و فرو آمدن بام
دری بود بر روی همه گشاده شکستها تا خانه کهین رسیده
خرابیها کرده خانه آهن کرده از خانه‌ها چون خانه نگین نامه در میان هیچ
است و از چار دیواریها مانند خانه‌های شطرنج آثار دیواری
برای نشان نه رواقها از طاق دل افتاده منظر نشینان
و منظرها از نظر افکنده رواق گزینان بهادرم پیش چشمهای
لقمانرا که آثار حادثه چنین در مستقبل حال روزگار دیده نقش
عمارت را از حجره دل پرداخته و خانه از نی و بوریا ساخته
درین ایام زیر عمارت حال ستون نشستن از حکمت
دور است و زیر گنبد بی ستون آسمان نشستن از لاعلاجیها
ضرور بناهای محکم شکسته از پا افتاده و آوازی مرغ ناقعه
گردیده چرا نم که مثل دیوار را چنان بیند از کرکر و نکند را ابر
از کجا شنیده دیوار بلندی اگر برزگ دولتمندی می

مایه نامراد را خود می شکست

مثل از بام دیگری افتد و گردن دیگری بشکند مصداق این ماجراست ... همسایه بهمسایه رسیدن برصدق این مدعا گواه ... سنگ الحجر الاسود است مفت از خاک بش برنمیگیرند خشت اگر خشت طلا است به شبیه اش نمی پذیرند ز مین از اسرهای دریابار آنقدر ناظرف نه بسته که دیگر پیش آسمان گردن شته و شکست عمارتها انهدام و گردن شکسته که بعد ازین بهوش عمارت دور گشته آب باران در مزاج خشک عمارتها اثر شد اب تاب داده دیوارها هر طرف پست و خراب افتاده باغچه ها خراب زده کی نهالها شد انزده اب زدکی کلهای باغ بگل اموده و سبزه ها در اب زنگار خورده پالوده ابر از بس تری کرده که نقش او بر اب نمی توان دیدن و رعد از بس فریاد کرده که آواز او را نمی توان شنیدن نقاش ابر تر دست نقش خانه خرابی بر اب نزده که در شرح ان زبان قلم کاتب چون کلک نقاشش مو بر نیارد و سحاب خانه خراب کین قاسی از اب بر نیامده که سیل حادثه مانند باد سر رسو بر نیارد سیاه ابر جهان گیر بعد از محاصره یک ماه هلالی شهر را که داشت بعد از خرابی بصره این معنی داشته

هر محله از خیمه نشینان عمارت باب داده چشمی است
و بر سر هر کوچه و بازار هنگامه عرب و عجمی بناهای نورنگ
ریخته تصور دلها و قالبها صرف فراهم آوردن خشتها و کاهها
مزدوران هم مزد بیلداران و بیلداران هم بصرف معماران
مزد مزدور سر گذشته که نقد جان در بازد و دیوار خم شده را
از پا در انداز دالحال شهری بروی کار نیست و شهرتی
پدیدار نیست تا عمارت دیگر چه طور از آب برآید و نهال نو
دیگر کی برآید وقت عزیزانی خوش که درینوقت ازچنین حادثه
برکنار اند و در بین اوقات دور ازین شهر و دیار زبان قلم
ازبس بذکر باران تشنه مرکب ابی کردیده ورق شکوه
خانه خرابی های باران ز ابابی شوی و نواز کوشش وارد
هیچ کاوی (نظم) شکوه بیداد باران قصه بنوشتن است*
عمر نوحی کو که صرف گفتگوی او شود* کی پذیرد بخیه زخم زحمتی
شسته تیر برق* رشته باران اگر صرف رفوی او شود* خامه
ام سر کند حرفی ز بارشهای ابر* گریه چون مینا گره اندر
گلوی او شود* در نظرها شیر برقن لو داگر ابرست قید* مردمی
خواهم که حالا در بروی او شود* اولی فاتحه برای گذشتها
خواندن است و دعای جان درازی باقیماندها بر لب راندن
زنده‌های بی خان و مان را انداصبوری دها و حادثه چنین باتها مرساد

ار اخداوند غفور بیامرزد و به هر یک نعم البدل آن خانها
زبکدانه یاقوت در بهشت برین کرامت کرد انا والله
وما لقی هو * رقعه * شیخ الرئیس ابو علی سینا
کایت فلک نوشته ای درد فاکند چون سو فار
جفا شعار چون پیکان چون سو فار در جفا گشاده دهان
یکان در کین بسته میان شادی بحیه دهی و غم به بیمانه
یا سست مهری سخت کینی و باز و دستسالی
ری باکرم روی سرو کاری و باشیرین و هنی تلخ کاری
ن باش ار زق پوش و ای درون نیش نوش
وای گندم نمای جو فروش چند گویی که امینم وطرازی
زنی که طبیبم و بیماری با تو سخن گفتن آب بغربال
ن است و ترا دوست خواندن آتش بخرمن خود
ست و بر تو اعتماد نمودن خاک بر سر اعتقاد کردن
د فار و بست همه پشت و ای در هنر دشت همه
ت مارا بچه چشم می نگری باز کدام دست می شمری
که به هر دری تنم و نه گربه ام که از هر کاسه خورم و نه
بار هر دو نی شنم صحیفه فضلم بخوان تا بدانی که کیم
محه هنرم باز به بین که چه ام والسلام

* رقعات در مبارک باد *

(در مبارک باد خلعت نوروز) (نظم) بهر [illegible]
بهر روز نوروزی تو باد فتح و ظفر * ای [illegible]
فیض اثر * افشاند گفت جو ابر نیسان گو [illegible]
اندوز که نوروز علیخان نسیم نوروزی از حضور زمان شاه
روزگار به صاحب صوبگی دار الملک حمنستان سرافرازی
یافته به تشریف پیرای خامه زبان گلشن برداخته و هر بلی
سرو بار ابه سرو پای نازکی نواخته تنگ قبایان غنچه لباسی
دلکشا بر خود چست کرده و کاکلون پیرهنان گل از گریبان
شگفتگی سر بر آورده کج کلهان تاج خروس سر در سر
افسر آراستن و طره بازخان در انداز طره پیراستن یک
پیچه بندان عشق پیچه بعطای سرپیچ مرصع سرافراز و سرافرازان
کالکه بعنایت کالکی ممتاز راجه موتی لعل موتیا یافتن حمایل
مروارید روی آبروی اقبال خود دیده فصاحت خان سوسن
ده زبان بقبول صله قصیده تهنیت راضی دولت گردیده منصب
دار و صد برگ بمنصب صدی رسیده و الف بیک
هزاره مجرای شمس الوقت پنجهزاری گردیده الحمد لله
که بحسن مجرای ضبط و ربط شایسته بذبه [illegible]
و مالکی از حضور پرنور به اعطای خلعت مهربار [illegible]
ن فرازان سعادت سربلندی گرفته و شد [illegible]

پذیرفته دعای دامن دولت کرفتگان معمرا از لباس بپیرایه اجابت پوشیده و قبولیت طراز آستین ادعیه لباس صداقت پوشیدکان کردیده الهی تا از قطع مسافت چرخ اطلس قائم سپیده صبح و اکون سواد شام برقامت لیالی و ایام لباس افروز جلوه دوام است خلعت تازه و تشریف بی اندازه برقد اقبال و الا رتبت صبح و مسی کردیده دعای اهل دا فاق از زبان ملک و ملکوت شنواد بالنبی واله الامجاد یارب العالمین*

(در مبارک باد غسل صحت)

نسخه جامع قدر دانی سلامت * تنت بنا زطبیبان نیاز مند مباد * وجود نازکت آزرده گزند مباد * سلامت همه افاق در سلامت تست * بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد*
چون تشریح موجزی از قانون دعای دولت واقبال که حسن قبول دست بدعای اوست بمیزان تحریر گنجایش پذیر نیست لاعلاج اظهار نیزی از مدعا را اسباب ذخیره سعادت انگاشته معروض میدارد درو قتیکه حکیم حکمت کامله در قالب افسرده ازار یافتکان ترد دات روح بخشی روان میکرداو عطار قدرت بالغه از روح راحت به عطر بروری مشام بیدماغان سمه تمام تفکرات سری داشت مکتوب مفرح

(۰

القاب که شحادی فرحت مطاو -

صحت حاوی بود درود فرمود عیسی دم که در روح افزای
نوید طالبان مسیحائی نمود (رباعی) شفا شستہ
غبار دل وجان کرد * آثار طرب در دل وجان سبزکان کرد *
شد حب شفا درحق من مژدۂ صحت * در قالب افسردۂ
من روح روان کرد * (در مبارک باد صحت)
نسخہ جامع و داد سلامت ازانجا کہ صورت سفرای
اشتیاق سوداز دکان فراق ہمسران تحریر تشریح بذیر
نیست اظہار مدعا را مفرح دلہا بل غم ر . میداند آدم سحدم
رسید نوید خانفزای غسل صحت جانی تازہ بخشید دل
دردمند بیماران مفارقت کہ از شنیدن کسل مزاج کزتیب
اعدا باد آزاری بود حکمت بالغہ شافی مطلق الحمد للہ کہ زود
تدارک نمود بار غم کہ خاطر ماخستہ کردہ بود * عیسی دم
غذا لغز سنا دبرگرفت * (در مبارک باد صحت)
منشی صاحب قبلہ مظہر عنایات سلامت
آدم مسیح دم رسید و مژدہ روح افزای تنزل شما بہ
امراض و ترقی مدارج صحت و فرحت و اطمینان
طالبان رسانید جانی کہ از قالب نداشتم باز آمد وحیات
حمات بود بحالت اصلی میل نمود * حکیم علی الاطلاق کہ

بزودی و خوبی عنایت کناد از محرومی

سالهاست اجه بدل بیاز منزل میکذرد شرح آن که چون داستان
اشتیاق آن سراپا اخلاق مالاپطاق است چه نویسد که خامه
در تحریر آن مجبور و زبان در تقریر آن معذور و ناگزیر باین مطالع
حالیه که ترجمان نیاز قایل است خاتمه نمود تو عزم سفر
کردی و خستی جگرها * بستی کمر خویش و شکستی کمرها * والسلام

* رقعه در تهنیت * درهنگامیکه از هر سو باد فیروزی
می وزید و کابانک فرخی بگوش جهان و جهانیان میرسید
پیکی باد رفتار مژده فیروزی فیروز پور رسانید و کانه سپاس
به بدرگاه داور بجا آورد شادیانه شادی بلند آوازه ساخت
کاریکه درین کارزار از دست ان شیر بیشه جوان
مردی به پید ای آمده روشن کارنامه رستم واسفندیار
است فیروز بخش جهانبان این شکون فرخ را آغاز
کارهای سنجیده کرداناد (قطعه) خوشش کارنامه ایست که آمد
بروی کار * این کار از تو آید مردان چنین کنند * بابند دست
... خنجر و کمان * بر دست و بازوئی تو هزار آفرین

(رقعه در تهنیت طوی) مرزا صاحب والاشان
مرزمان سلمه الرحمان سپاس ایزد جهان افرین
هنگام بهترین ناهید با برجیس نزدیکی یافت و ... وازا

باشمشاد بستہ پیوند کردید کہ مژدہ کدخدائی مرزا کامگار کوش
جہانی گنجینہ گوہر گران بہای جان افزا گردانید و گاشن دلہای
جہانیان را بشگفتگی و تازگی رسانید شادی و شادمانی را
روزبازاریست و فرخی و کامرانی را روزگاری * امید جہانیان برآمد *
شادی بدل جہان درآمد * ایزد کارساز فرخندہ و ہمایون گرداناد
(رقعہ در تہنیت فصد) مشفق من سلامت رگ زن
چو بہ نشتر رگ دست تو کشود * خوشتر بدل تو شادی
روی نمود * چون رگ زن دست کار بدستیاری رگ
شناسی بندی بر دست گرامی بست دری از آرام کشاد
ہر چند در چشم بید آگہان نشتر بر رگ جان دوستان
زدہ کمر بدانشش ژرف نگاہان سوزنی در چشم دشمنان
خلانیدہ خوشا نیشش زنی کہ از وشش جادوانی بخشد وزہی
خون ریزی کہ از سر نوزندگانی نیشش زنی اندیشہ اوست
و خون گرمی پیشہ او اگر بدشمن ہم نزدیک شود خونش
بسوی او جہد نشتر بر کی نہ نہاد کہ مرہمش نداد ندانم بدستش
چیست جادو کہ ہر کس خون خود ریزد بہ پیشش خدایا دیدہ
بدخواہان سرنگون چون طشت گرا بر خون و تن رشک
آوران نیشش سرشت چون خون تیرہ در خاک دفن زبون باد
(رقعہ در تہنیت نام زد فرزند) نامزد کردن فرزند ہمایون باشد

بان تعلی القاب از درگاه اعلی خاقان جهان جانن گرا و مسرت
افزا است هی هی جه ماتم وه وه جه شادی که هجوم غموم
آن و وفور سرور این تمام جسم از موی و مسام انگشت
تاسف در دهان است و در ادای تهنیت کام و زبان نی نی
از انجا که آن مردم آزاری زمانه بد چشم نمی توانست دید
و بصد زبان و دهان لبریز تهنیت گوی این گردید بنظر آن
میل نیل است که در دیده جا داده و باعتبار این بی فرق سرمو
اشعار مبارک باد است که در دهن نا افتاده ای وای
که آن فردوس ماوا جهان فانی را بهشت صد شکر که به یمن
جلوس آن صدر ارای چار بالش اقبال نفس بدعای
مسند برکرسی نشست از قلق ان و انشراح این
مانند گرداب که از کلنذار انعکاس پذیرفته چشم براب است
و خاطر کاکل شگفته (غزل) دندان بلب افسرده ولب
واز تبسم* زین مژده و ز ان حادثه مانند انارم* می سوزم و گل
می کند از ارشگفتن* مثل گل کاریز خزان است بهارم*
لب صرف تبسم شد و تن قسمت ناخن* همچو گل
گلنذار شد اینک سر و کارم* ناخن برگ جان زنم
و نغمه سرایم* بر قاعدهٔ چنگ و بدنا خون ستارم*
بشکست دل و رنگ طرب ریخته صد رنگ* زین

عشرت وزان غم شده دل متقسم دارم *

در تهنیت ولایت — سپیده دم از بستر خواب برخاسته در پیشگاه بیخبر امیدم شادی پیکری دیدم که بر بهوا است گوئی نشی سپردم فرود آمد بدستم نشست باستی آینه آئین از پشت خانه ساختم آسوده و برزده دانستم که مژده جان افزا رسیده نیست ، نگاری سروی کازاندنی که یکایک بیکی باد رفتار همایون نامایان شد از دیار دوست دانستم که از هرکاسش بزم بزم شادی بیخوشید بیش و انبیش میخواستم که پیش آمد نامه رسانند آز درخشیدن مهر سپهر بخت بلندی نوشته بود خواندم و از شادی چنان بر خویش بالیدم که در پیراهن نگنجیدم چشم چراغی از ایشان ارزو بود سپاس ایزد که روشنی بچشم خود دیدم * برود دکار همگین دوستان و وابستگان را خجسته و همایون گردانیده بپاید کی زیست هزار سالگی رساناد

(رقعه های در تعزیت و جواب تعزیت و اعادت)

غم زدای غم الودگان سلامت دل از چندی بی آئین تو وزیده تاشب و ارام نداشت مانند رنجور زبهلو به پهلو همی تپید * چندانکه سوی کاکشت بیشتر می بردروی آسایش کمتر بدید * دریافت نمی شد که از چه روست که یکایک

را مانده ام * همسران رفتند و خاکستر نشینم کرده اند * مرا با او دوستی جانی بود نه چو با دیگران زبانی چون ازین سرا بانشانه پوشید دل دو نیم گردید و چرا نگردد که از دوست جدا ای گزید کار برزیست تنگ است و سر و کار با ننگ چون مردم را از شکیبائی گزیر نیست ناچار سنگ بسینه زده با ایشان می نگارد که نخست دل خود را فراهم آورده پس آنکه بدلداری پس ماندگان بپردازند و دانشی کمارند که هر آفریده را کذر بر همین شاهراه است این تودهٔ خاک را برای نابدیدی آفریده اند و این سکر چهار آخشیجی را برای نابید ای گزیده جهان سرائیست که از آمد و رفت رهروان بیکار نیست یکی میرود و دیگری می آید آمدن درو برای رفتن است نه ماندن (بیت) هر که او اندرین جهان آمد * ناگهان ناپدید خواهد شد * بس کی خرد دوربین روا فرماید دل بستن بچیزیکه دیر نپاید * رباعی * از تن چو رود روان پاک من و تو * خشت دو نهند در مغاک من و تو * انگاه برای خشت گور دگران * در کالبد کشند خاک من و تو * دل را برین بند داده اگر بخت یاوری کند بیاد آفریدگار باید پرداخت و از آمیزش این و آن بر هیز باید ساخت راست همین که بر روی خامه گذشت هر که داند داند ایضا

مشفقا . (شعر) خامه اشک سیاه می ریزد * موی

فرو نجوبی دست شاده بی زینه جست باید کرزنتر آن
بی بار اچه بهره بهم رسد (قطعه) گرفتادی تو بامداد از بام * هرگز
اندوه مکین مشو ای یار * کار افتاد کی زمردان است * از ہمہ
کس چنین بود دشوار (رقعه با عادت)
محبا زاد الطافکم (مصرع) به درد دوست بهره دوستان باد *
تا بیماری دشمنان بگوش ما خورد تاب وتوان دستوری
خواست چاره ساز جهانبان زود تندرستی بخشد
(نرسیدن با عادت) مهربان من سلامت (بیت)
تب دور باد از بدن ناتوان تو * هنگام خوشدلی کروجاودان
تو * از نام دشمنان تو سکم بجان ودل * درد تو بهره باد بهرستان
تو * نرسیدن بیمار نرسی را مزده تندرستی دارام ارزو
بوده است وگرنه چرا نمی رسید دیگر آنکه مهربان خود را بر بستر
رنج دیدن گوارا نمی افتد چاره ساز جهانبان روزی روزی کناد
که بنجو شدلی و تندرستی بدیدار همایون رسم
(رقعه های در طلب اچار سرکه وغیره) دوست من داستان
دوری ست بهره نامه کردن آب دریا به پیاله شست پیمودن
پنداشته بدل گذاشت ندا روزی کناد که روبرو گذارش
سازم نرسیدن نامه را بکدام روتوان داد است مگر بکتای دل
نگذاشته باشد که بائین نگار زبانان بهره از مهربانی نیست گاهی

بغمزه دراست مژگان کج نشسته نازاند که مردم چشم
از مژگان در سوال آن دست دراز اند اگر باتحاف
همچو اجار خوشگوار لب وزبان دوستان بکام خود رسند
دور از مذاق محبت نخواهد بود و مخلص را شکر گذار حق
نمک تصور خواهند فرمود (رقعه در طلب طنبور
و دایره که مستعار رفته بود) هنگامه نواز اسلامت در شور
انگیزی نغمات شوق نی خامه همسر کردن طنبور است
و به ترانه روی دایره صرف چون دایره در شور امابصد زبان
اظهار مضراب ساز این مدعا است و نوک قلم ناخن ناو
این صوت وصدا که طنبور و دایره که بوقت استدعای سا...
برای یکروز بخدمت فرستاده بود هرگاه آدم بطلب آن
رفت فرمودند که هردو همراه اسباب سرکار نواب
صاحب به نوابگنج روانه شدند چون این صدائی خارج
آهنگ بگوش خورد مانند طنبور انگشت تعجب برلب
نهادم و بینگ دایره چشم حیرت برکشادم یعنی برآسباب
واشیای مستعار طنبور آسا دست دراز نمودن
و بر چهره غربت دایره وار احاطه فرمودن از قانون انصاف
بعید است از انجا که در ینمقام به تقریب شر اکثر طنبور
موسیقی بمیان میباشد و وحشیان تحمه بدون حلقه

دام دایرۀ و لمسند تار طنبور بشکار نمی آید از سبب رفتن
نیاز صحبت طرب ناساز است و تارهای طنبور مذکور
از غم مذا وقت هم‌نوائی خود بریدنت تار مسطر بی آواز
امید که برسیدن رقیمه طنبور مذکور را از دایرۀ بابر کاب سفر
ساخته روانه فرمایند که زود برسد زینهار تاخیر روا نباید
داشت که در انتظار مانند طنبور گوش برآوازیم زیاده ازین
شور ساز تاکید مناسب ندید و السلام و الاکرام

(رقعه در طلب یابو برای رفتن کالی پهار) شهسوار
عرصۀ مروت سلامت بنجد اینکه اسیری نعیده
شیمه از معانات بی پایان اوست و سیروفی الارض
فرمان واجب الاذعان او دیر است که این سرنیاز بر آستان
مغفرت مکان حضرات صوفیه راهوای زیارت مزارات شاه
کالی بهار رفع الله ارجهه کوه کوه در سر بجده وکاهی
مزار شریفش را بدیده اشتیاق دیده ندیده چه نویسم
از مرتبت او چه نکارم از رفعت او مژده سالها در زیارتش
پست کردیده امابصفای او نرسیده و بحر الاسود به یمن
سوادخوانی لوح سودای عشقش طواف‌گاه عالیان
کشته طور اکرسرمه وارخاک راهش نکردیدی
کلیم صدای لن ترانی انا ربک از کجا شنیدی صالح اکر صلاح

(در طلب دوست باعادت) مهربان من سلامت (مصرعه)
بی درد بیچارهٔ درد دل من مکن * دیر است که بیمارم و شنیده
اندکی به بیمار بپرسی هم نه توانستند اگر کاه رود گنجایش دارد
مگر از خود دور بمیدانم چه زبانی را که شب و روز ستایش
خوانی آنمهربان میکند بلکه آلایم سر گذشتنم اینکه از
ناهمواری آب وهوای این دیارتهی روزی و که دو ششماه
روز درخود نبودم امروز که اندکی بهوش آمدم باگاهی پرداختم
اگر در دل گذر دو زبانی نباشد برای روزی بیایند که چشم
براه است و دل برآه زیاده والسلام
(رقعه دررسید حقه تاکی کرکری بانچه دوخمسه دوم
فرحتی بانچه پیچوان) دمساز بزم همدمی سلامت
چون از ناکامی سرشارش هجران وورد طلب وصال
همدمان دم زدن نمی توانم در میدان اظهار مدعا چوگانی بودن
کوی دولت ربودن میدانم و میکه این غم اندود مانند نیچه
پنیچوان نجود می پیچید یک تیز کام دوعدد قلیان که حقه
جواهر لطافت و درج نزاکت تو ان گفت رسانید
دم افسرده را تازه گردانید اول کرکری بانچه دوخمسه
که رابست ادائی خمش با خم ابروی هلال ابروان کج
نشسته و کج نگاهی شوخ چشمان پچشم خم درخم

(دیگر) در رسید دو گوسفندان یکی سیاه مطلق و دیگری
ابلق (بیت) ای تو هر شب تا سحر دارد غمی سوز و گداز *
* شمع بالین شاهد حالست این دل خسته را * مصدر
مکارم عطوفت و عنایات مظهر محاسن لطف و نوازشات
دام اعطافه از انجاکه ابراز متمنیات حمل بر زمانه سازیست
و اختصار ذریعه مد عا طرازی است در هنگامیکه غنم شب
چرای مرغزار زبرجدی سپهر یعنی خورشید سر چراگاه
تحت الارض داشت ملاطفه مکارم بادور اس گوسفندان
که راس الرئیس گوسفندان شهر وار اند باد است
رسیده بشر سلامت سامی حالات و موجب مزید
نشاط گشت سبحان الله چه گوسفندان هر یک چشم
حیوانست که آب حیات را باعث جاری است یا عین
الماء حیات است که آب روح ازو روان است از کثرت
شیر از و مصداق جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
و باعتبار همین کثیر اللبن و بای جار ارم ذَاتُ الْعِمَادِ فِیْهَا
عَیْنٌ جَارِیَةٌ بدو گفتن سزاوار منجمله آن سیه رنگ
ابریست که ماء الحیات ازو می بارد یا ظلمات است که
از موج خیز آب زندگی آبی بر روی کار می آرد نی نی رود نیلی
که چشمه خضر بشنیدن ماجرای راست مزگی و خوش

نوایان ثمر فرود آورده از جنبش شاخ استاده پاره‌ای مینماید
بانصد عدد کوله شیرین رنگین حلاوت آلود لطافت آمود که رنگ چهره
ماه در برابر خوبیش رنگی آن رنگ باخته نارنگ سیبت * و در مقابل
شیرین شیرینی آن ثمر بهشتی قسمت بی‌مزگی * از میوه
خانه عطوفت آن ثمرة الوداد والفواد عدیلهم انجاد مصحوب غلام
ابنمار رسیده بمذاق جان منصر حلاوتها گشت (بیت) اگر قاشی
خورد زان شخص رنجور * به عالم می‌شود نارنج مشهور *
به لاغر بیهر قوت ار خورانی * زند بالا بهی دم از جوانی
سخن در وصف طغیانی غرق بود * روان شد از دوات
وخامه ام زود * سبحان الله عجب تازه بریست بل
شیرین دلبری که ناکامان کام و زبان از وکام طلب و مشتاقان
لب و دندان در حسرت همزبانی ان دندان به لب
افشرده جان بر لب * (بیت) چه میوه میوه باغ جنان است *
برضوان مژده طوبی آزان است * تا در ریاض روزگار برگ و بار
سازوبرگ سبزی اشجار است [illegible] مراد آن
نخل ثمرستان بهروزی به ثمره تر آید مدعا بار دربار رب العباد *
(دیگر) در رسیدن بوزمع نامه) نو رس رسیده باغستان
رسیدگی آشنای سلامت * از انجا که در گل کردن
شکوفه اشتیاق شاخ بی برگ قلم بگفتن برگی ندارد در نخلستان

باریابی مدعا نویسی تهانی تیسماز د یعنی خط الصاحب قلم مالک
هزار ثمر باری مع چهار بهنگی، بوز منسرات سراج شد زهی مکتوب
که خطش یکدست خط خوش خطان است که مو ندارد
حرف مشکین او یک حرف مشکناب است که آهو ندارد
سلاسل سطور بی فرق سر مو بموی طره حور در مقابل
بیاض بین السطور بیاض کردن خور سراسر قصور (بیت) چه خطی
کز انداز حسن نوشت * قلم دار داز وی سراسر نوشت *
و خهی تربوز که سر آمد جمیع میوه های بر آمده بل سراپا سر آمده (بیت)
زبس میوه های جهان را سر است * سراپای او زین سراسر
سر است * از بسکه در عذوبت و حلاوت بر میوه های
بهشت سر سبز بود بوستش سبز نمود و ازین رو
که در خوشش مزگی و شیرینی کار حلاوتش
بر ثمرات روی زمین سرخ رو نموده مغزش سرخ
بوده از روی تخم سرخ درج یاقوت است نی نی از روی
مغز سراسر نغز مرجان را قوت است غلط کردم خورشید
است که پروین در جا گزیده یا پروین است که آفتاب
گرد او گردیده از سبزی و خوشی آب خضرا است
بر چشمه آب حیات الحق شیرینش که هم شیره
قند و نبات است از روی جان بخشی آب حیات است.

دوست تا پستانی بتایاری نه (شعر) من آب زندگانی از دیر
می شنیدم * از نجششش تو این دم در کوبله ندیدم * دیگر
در رسید سیب) سیبی که زنخدان خوبان از رشکش
لب زیر دندان است و همواره از شرحش سد بکر بیان
کاهی خود را هم بیکرشش خوانده بود و هنوز باد دانشش همی کرند
و ازین روزگارش را سبب است بشیرینی کامی دل
برداخت مگر بالایش ز آب زندگانی بر آمده که سرا با همچو
جان شیرین است (شعر) چه سیبی که شیرین زبان
گردانمش * رسیده خوش از بخششش یار دیرین * زره
رفتم آن خسرو خوبروی یار * فرستاد مارا از نخدان شیرین
(دیگر در رسید خربزه) خربزه نامزه رسید (بیت) چه خربوزه که
رنگی او حنا بست * هلال عید است تا سد * چهره از شیرین
کامی بخشید نام خدا چه میوه که گوی پیش دستی از میدان
شیرین کاری ربوده در هنگام فراهم نگری بیک گوی ماده
چوگان است و بگاه نیم تراشی دو جام در سیح اکاسب خوبان
نی نی دو ماه یا پنج ماه خود درخشان و دو رخسار یا پنج گیسو
رخشان خربزه شیرینی دارد هردو جهان در گره و شکر در دهان
(دیگر در رسید انبه) انبه های نغز مغز فرستاده آن
مهربان رسید کام جان را شیرین گردانید و چه میوه که کاشتن

کذشت در باب انانی شکر است * ز لب ستی شکری و
سبزی * شیرهٔ جان و رابه بندر است (دیکر)
در رسید پابوس بدوستی نوشت (شعر) بیاموز دز پابند نشست
ره بی پانوازی را * کسی کو پا نهد در راه بخشش از سر سامان * چون
ماهی کش که از راه بی پانوازی برای پایداری این پیل رو
رهروان خاکساری با براه نهاده بود از گروه همکامان نوال
پیشکامی داد چون رسید اگر بادپای نامه مانند رخش
روزکار شب و روز گردش نماید از کشادگی میدان
سپاس این بخشش بی پایان کامی سپرده باشد
(دیکر در رسید بندوق بدوستی) تیر قدرا بندوق رسید
ستم اندازی بهر که فتوت بخشید سبحان الله چه تفنگی که
خانه هنگام توصیفش نال برز با ناطقه گاه تعریفش گولی بیان
بند دشمنانش از رگ جان دشمنان و تیر قامتش سهم افزای .
عدو جان فشان جوهر جگر ریش جوهر مرض جوهر شناسی وصفت و پیت
آفرینش از هر پنج مهره درششدر افکن دقیقه بینی و بدعت
عجائب سرشتی که تا سرمه در کاویش نریزند صدائی نه انگیزد
نارنجکی نه بند بشگفتگی دل نخند و حقه بازیست که تا آتش نخورد و
آتش از دهن برنمی آرد شمری بازیکه بیک چشم زدن حال مقابل
بایه و بار برور ننماید قطعه زهی خانه بدوشی کش همه کس *

از طرف زن به شوهر) شوهر استغنا خوش آسانی
جو سلامت بعد ابراز مراتب تحسین و آفرین حمیت
و عزت که از مقتضیات شیمه قویه نجابت و شرافت
است مبرهن خاطر شک جوهر ناموس پرور گردانیده
می‌آید از روزیکه باختیار دوری ضروری مبتلای تردد است
بر مجبوری نموده بی سرد اسیر و سر تعنی خرام آن حدود
بوده اند گاهی بارسال درمی یا بنوشتن رقعی که دلیل عدم
فراموشی بودی یاد نه نموده اند درین هنگام که شدت وزیدن
هوا مصروف برباد کردن خانمان جهانیان است و زبان دراز
آتش بد سوزی تمام مضمون واسوخت بر زبان
ورق مختصری که برسر ما از پای استقامت افتادگان
ظل حمایت و سایه سلامت نمیداشت خس آن
به هواداری بادی فساد شد باد بر باد بای صرصر هرزه تاز پریشانی
گردیده نالار که در فراق آن باسینه شبک مانده بود برگره نارسوار
در تلاش آن چنان گرم دویده که دیده از وجرشت
غباری ندیده شدت هوا چه خاک مذلت که برفرق روزگار ما
نه بیخته ابر چه اشک تاسف که برحال زار ما نریخته بسترها
خاکساران از خاکستر است و از آفتابی خورشید سایه
سر سر از محنت شاقه فاقه اینچنان زار و ناطاقت گردید که جان

ناتوانی از شدت ضعف ایلب هم نمی تواند رسید (بیت) جان
باب از ضعف نتواند رسید * مابزور ناتوانی زنده ام * کمر
کنیزک جاریه از بازار بنه خریده از انجا که از گردش چرخی
دستگاه برچرخی هم ندارد از همسایه مستعار نموده جالج آن
می نماید بعد ازآن از هم شکافیده وچیده کودک از جوار بعاریت
گرفته به نغش آن تی سرد از دمن بعد بعد سج وتاب غنده وپیچک
ساخته در شبانه روز دو سه زغونه که میرسید بر جنگلوک
تنیده گروهه به بازار برده فروخته از توفیر نفع غله خریده آورده
کوفته در غله افشان افشانده سائیده بیخته خمیر کرده نان پزیده
اطفال بجان بلب را به لب نان میرساند از انجا که او سبحانه
تعالی ماشوم بختان را نه طالع زاد حسب اتفاق روزی
آن مالک مهربان از امور جوی بازار فارغ شده متوجه
خانه بود که آفت تازه رو نمود ناگاه از جانب قبله ابر سیاه
نمودار گشت و غریدن رعد و درخشیدن برق اشکار
بموجب عادت قدیم اثر صرع بدماغش منفذ روح
انجنان سد ساخت که پای استقامت برجای سلامت
گذاشتن نتوانسته چشم و دهن کج و اکج دست و با
معوج در انداخت پای چپ از مفصل و رگ از جا رفت
و بجز رفتن آرنج دست راست از جا کسی دستش

سیکردد سبحان الله چه دیوان که بعدالت خوبی لفظ و معانی مضمون بداد خود رسیده و از رنگینی مضمون لفظ و معانی رنگ بست رنگین ادای کردیده بستن مضمونش در بند ساختن دلها و دلکشای الفاظش در انداز طرف بستن دلبستگیها کردیده کی دل چسپیدگی الفاظش را در گرو متاع تهداری بدوکان معانیش او برتو بلندی خیالش با وجی رفته که کار رفعت بالا گرفته نشست الفاظش بدل نشینی نشسته که تحسین و آفرین بی اختیار به تعظیمش برخاسته حسن ادا انداز نوادر و انداز گفتن چه ادا ها که برروی کار نمی آرد (رباعی) خوشتر چمنی است نو بهار سخنش * سنبل فرمان گل نثار سخنش * از معنی ابداز و لفظ شیراب * صد بحر روان بجوئبار سخنش * کر شور ملاحت نمکینان خیالات تازه نمک پاشش داغ شوق گشته تصدیع ده نمود که محنت کاتب صاف نگار و قیمت کاغذ مهره دار که بدان نقل کلیات آن بحر ئیات رسیده سخن بخوبی تواند بود قسمی سازند که مبلغان هندوی کرده سمت ابلاغ یابند والسلام (رقعه لاعلم) مشفق شفیق سلامت (بیت) شنیده ام سخنی خوب پیر کنعان گفت * فراق یار نه آن مایه که بتوان کرد (شعر) تنم از واسطهٔ دوری دلبر بگداخت *

دارند ہر دست بد عا را مرہون منت سر زندان زمان
(بیت) از دست و زبان کہ برآید * کز عہده شکرش بدرآید *
ایضا (بیت) ہلال ماه محرم ز تو ہویدا شد * مصیبتی خلف مرتضی
ہویاشد * بر ضمائر ارباب نصفت وابصار مخفی نماند کہ خلاصہ
تفسیر (لَآ اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى) جناب
خامس آل عباست علی الخصوص مصیبت انجناب کہ
سرامد مصایبہا است ہر دست بگریبان زده را واجب
است کہ بحکم (مَنْ بَكٰى عَلَى الْحُسَيْن اَوْ اَبْكٰى اَوْ تَبَاكٰى
وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ) خود را از زمره حلقہ ماتمیانش گرداند
از انجا کہ گریہ موجبی و خنده سببی می خواہد اگرچہ برای
تراش سینہ اہل غنی ناخن ہلال محرم کافیست اما برای
الشش گریہ اہل ظاہر اجرای مجلس ماتم و انصاب اعلام
لام و غم قرار داده اند بنابران نگارش میرود کہ ده من شکر
سفید از تعلقہ خود ارسال استانہ کرامت نشانہ
انجناب نمایند تا بجرعہ ان شربت لب احباب صداقت
شیرین و کام ارباب عداقت تلخ گردد زیاده امیدوار
شیرین کلامی و شکر گفتاری انجناب در باب شفاعت
در حق خود باشد والسلام ایضا سر کرم محبت و داد
ملامت گرمی بازار اشتیاق اگرچہ تقاضا فرمای بہش

و قطع منازل بمعیت سه احبه وشاق دور از نفاق
عبدالرزاق چون بنواح صفدر گنج رسیدم در ظاهر قصبه چاهی
دیدم نهایت خنک و سیراب و در غایت عذوبت آب
که تشنگان بادیه پریشانی را اجان تازه و سرگشتگان وادیه
حیرانی را فرحت بی اندازه می بخشید آری (عَیْناً یَشْرَبُ
بِهَا الْمُقَرَّبُوْنَ) حرفیست در شان او (وَکَانَ مِزَاجُهَا کَافُوْرًا)
ذکریست در بیان او یوسف بهوای سر دیش صد بار
آرزوی (وَالْقُوْهُ فِیْ غَیَابَتِ الْجُبِّ) میدارد و خضر با مید
سه سبزی خود در هوس سقایش چون آب شار
اشک حسرت می بارد هرگاه قطع تاریخ مطالعه نمودم
مفهوم گردید که مستحق آن میان محمد ساقی است حقتعالی
جناب ایشان را در چنین گرمی به چشمه کوثر رساند
و بعنایت خود سیراب گرداناد آمین یارب العالمین
(رقعه متضمن درخواست تعیین درخت انبه از باغ مهاو که
ثمر شجر مروت سلامت بعد اغراس نهال
نیاز بار بندگی و اشجار اغصان براثمار سه افکندگی ملتمس
آنکه از باغ انبه مهاو که سامی (اَنْبَتَهَا اللّٰهُ نَبَاتًا حَسَنًا) فرد
انبه فرستاد حسن خان بمن (انبتها الله نباتا حسنا
شان نزول (فِیْهِمَا فَاکِهَةٌ وَّنَخْلٌ وَّرُمَّانٌ) استدعاء

(مقام ربّه جنّتان) یعنی دو باهم عروسی را از عروسان
نهالش که رشک شاخ نبات باشد نامزد این مشتاق
بوس و کنار نمایند تا از مکیدن لب آن سرچشمه نراق
زندگی حاصل نماید و از بار منت ترش رویان هفته دوست
بیمغزان با پوست نجات یابد همیشه نهال دولت
از آسیب خزان حوادث زمان محفوظ بوده در روز بهی باد
بحق انبیاء الامجاد (رقعه اطلاع آمدن) محب صادق سلامت دی
پاسی از شب گذشته نامه شادی افزا رسید نوشته بود که زود بتر از زود
رسم سواری بهم رسید هر چند جستم ناچار بیگاه چون
کشتی در دریا بکشتی روان شدم (بیت) هر کسی از جوش
سودا دشت پیما بوده است * آنکه از سودا بگیرد راه دریا
آن منم * نامه بهر کشتی بکذر میرسد رگانه بابین نوشته
از راه خشکی روانه شد تا بدو دلی نه پردازند فقط (رقعه در لزوم
دست) دستگیر بیدست و پایان سلامت دست و دستیاری
گشاده باد و بیرست که دست برو سه پنجه روزگار دست این
بیدست یکدست شکسته و بیش هر که چون دستار
دست بر سر نهاد دستی بجنبانید و رو بروی هر که بدستور
دستوار دست نه نفت کشته دستی نبرد چون
زیر دست دستوران آن بالا دست را دستی داد که

شگفته دل و تر دماغ است گلی دیگر شگفانیده اند یعنی میخواهند که پر و بال آزادیم را از هم شکسته رشتهٔ تعلق بپایم بپیچند بدین معنی نهال تجویز از تختهٔ دل به نشو و نما آورده باب باشی سعی وجهد مبهره و مطرامی سازد و شب و روز در آراستن و پیراستن شاخ و برگش می پردازند و ساعت گل گردنش بروز بهجت افروز عبد الضحی مقرر و معین ساخته اند من از اهتزاز این نسیم گرفتار دام بلائی و ایشان بتمام شگفتگی مشغول تماشائی لهذا گل التماس راپیش کش خدمت ان چمن پیرای بهارستان مودت میگرداند که پیش از دو روز ایام مهد ده چون نسیم بهاری بر سر این منحرف یا در بانی رسیده گل گل شگفاسد و این پابندیم را که اهل جهان انرا شادی نامند به آزادئی کونین مبدل گردانند الله الله چه گفتم و کدام راه رفتم مرا چه پابندی و کدام آزادی و کو رنج و کجا شادی این را وجودی نیست و در حقیقت شهودی نه مرا از ین نه زیانی و نه سودی و نه نقصانی و نه بهبودی که من از بیغماری ام و از من در همه جلوه گری (غزل) منم ان شمع نورانی که مهر و مه بود نورم * به بزم قدس ذی النورم ز آسیب هوا دورم * بهر جا جلوه پرورده ام بهر سو شهره

(دولب) مروارید ناسفته (دندان) صندل سفید (پیشانی) برسیاوشان (ابرو) بادام (چشم) بسته (دهن) زرا نکوشت (بنا کوش) آب سیب (زقن) ورق نقره (بدن) سیب سفید (سینه) حجر الاسود (دل) مرجان (پنجه) فندق (انکشتان) سقنقور (ساق) اجزاء مذکوره از رسته بازار حسن تفحص نموده بعد از ترتیب و تالیف آن عرق بید مشک خوی رخسار باقدری شکر خنده اضافه نمایند بقدر حاجت بکار برند فقط (صائب بوصف نماکو نوشته) (شعر)
بستم لب پیاله ز حرف شراب تلخ * کردم بدود تلخ قناعت ز آب تلخ * سبحان الله روزکاریست تا این سودازده دوده آفرینش واین سیاه نامه قاهرو بینش کردن اطاعت از خط خام و دامن در آمده مینای می را ابطاق نسیان کذاشته دیده ساغر را نمک فراموشی انباشته و از شعله آواز مطرب به قافل سازقایان قناعت نموده و از آتش نی دود می چشم بدود تنبا کو سیاه کرده فرد آری چه فرو رود کسی راخورشید * در پیش نهد بجای خورشید چراغ * بی تکلف اکر مهر کیاهش خوانم سزا است که بنیج تصرفش ریشه در دل خاص دوانیده واکر زربن کیاهش دانم بجا است که شغل دانش پیش

پیشانیه آمده و این عاشق که شب را در صرف باب ضرب یضرب گذرانده بود تطهارت در غسل خانه رفت درحالت ازاله نجاست برای تعمیر افعال شبانه زنبوری از بطهره بیرون ریخت ریختن زنبوره همان ونیش زدن همان. ممجمرو ان بالا نی متحرک الاوسط مانند عض یعض مضاعف شده دورو بران مزید فیه گشته دوستی که رای اورا صحیح وسالم میدانستم بفریب گفت که باموئث ناقص البکارت مقرون وجمع باید شد تا در دوساکن وورم رفع گردد وعضو برمثال اول آید ناچار تا خلیه مونثی سرگردان وحیران حرکت کردم هرچند ماقبلش مفتوح بود لاکن بسبب تضعیف آله فاعل باوجود شدت وتشدید بضمه بربای تحتانیش قبیل آمده خصیتین برگشتم توقع اندارم بضماد یکه محالل اورام سمیه وسکن او جاع نیش هوامه باشد اطلاع بخشند. زیاده والسلام. (رقعه) حقیقت از ای اهل مجاز سلامت چون خاص وعام دنیا داران بالاجماع متفق اللفظ والمعنی برین مذهب اند که هر چیز یکه از جانب مرسل بمرسل الیه رسانند سند وصولش ستانند بفحوای این کلام و.. ان این محصل آنست که کتاب نور الانوار ارددی و دیعت فیما بین سید مرتضی و شیخ

بندہ ... الی با این ہمہ اخلاق و خوبیہا مدام مقتضی
المرام و دوست ... سلامت دارد و بعد تشریف فرمای
سامی از اینجا بہ بنارس کہ مخلص چندی در ظاہر از تحریر
محبت نامجات بکرامی خدمت مقصر ماندہ سببش نہ این بود
کہ ذہول و نسیانی در خاطر ... ماثر راہ یافتہ باشد
... خ و نیاز بوثوق ... ت بہ نہجیکہ متحقق دارد
... ضمیر ہمہ دان اکثر مقرہای مخلصان است بالک بہرحال
کثرت توغل و اشتغال بدرای بیضاضیای روشن
و ہویدا و حصول شرف خدمت و دولت مواصلت
موفور البہجت درا ... ع ازمنہ و احسن اوقات از درگاہ
واہب العطایات مسئول دارد اللہ تعالی بزودی میسر
بفضلہ و کرمہ امید کہ تا حصول قدمبوسی جناب و انقضا
ایام مفارقت بمقتضای فرط محبت و شفقت ہمیشہ بہرہ
بصدور عنایت نامجات معزز و ممتاز می نمودہ باشند زیادہ
باد

(درکاغذات ہبہ نامہ
ن نامہ و غیرہ)

* ہبہ نامہ *

طوع و رغبت خود یک غلام
فلان بفلان بخشیدم و ہبہ کردم
بر آوردہ در قبضہ اختیار موہوب لہ

گذاشتم با اینمعنی دعوی غلام مذکور هیچ یکی از وارثان
من نماند اگر کسی من بعد من دعوی غلام مذکور نماید
در شرع شریف باطل و نامسموع گردد بناء علیه این ذو کلمه
بطریق هبه نامه نوشته داده شد تحریر فی التاریخ فلان سنه فلان
(بیع نامه) منکه فلان بن فلان یک غلام باسم فلان سیاه
فام لاغر اندام فراخ پیشانی کشاده ابرو میش چشم بلند
بینی تخمینا چهارده ساله بمبلغ چهل روپیه بدست فلان
فروختم و مبلغ مذکور را در تصرف خود آوردم احیانا
اگر کسی دعوی غلام مذکور نماید جواب بکنم بنا براین
چند کلمه بطریق سند نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید
تحریر فی التاریخ فلان سنه فلان (اجری نامه)
منکه فلان بن برضا و رغبت خود مسمی کالو تخمینا بیست ساله
را بحضور مسلمانان بدست فلان بطریق بنده اجری
دادم اگر هیچکس از وارثان من دعوی نماید در شرع
شریف باطل و نامسموع گردد بناء علیه اینچند کلمه
بطریق سند اجری نوشته داده شد که ثانیا حال حجت باشد تحریر
فی التاریخ فلان سنه فلان (بیع نامه) باعث تحریر این معنی منکه
منکه مرزا فلان ام بطوع و رغبت خود موضع فلان من اعمال
سرکار فلان یکقطعه حویلی مع دو تالاب و باغات پختگی و تمامی

... هریان و قانونگویان و جمله ساکنان
شهر موضع مذکور را به بهای مبلغ یکصد و پنجاه هزار روپیه
بدست فلان فروختم و مبلغ مذکور در تصرف خود آوردم اگر
من بعد من کسی از وارثان و خویشان من دعوی موضع
ر نماید در شرع شریف ... ل و نا مسموع کرد و بنا ء
این چند کلمه بطریق سند ... داده شد که ثانیا حال حجت باشد
ره تاریخ فلان سنه فلان (آزادنامه) منکه فلان بن فلان
طوع و رغبت خود یک غلام باسم فلان تخمینا سی ساله را
همچون آزاد کرده شد (کَمَا قَالَ النَّبِیّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم
مَنْ اَعْتَقَ عَبْدًا اَعْتَقَهُ اللّٰه تَعَالیٰ مِنْ عَذَابِ النَّار) بخشیده
که جای دیگر فروخته نشود و اگر کسی من بعد از خویشان
و اقربای من دعوی غلام مذکور نماید (فعلیه لعنةُ اللّٰه و الملائکة
والناس اجمعین الی یوم الدین کرد و بنابراین چند کلمه بطریق
... زادی نوشته داده شد که سند باشد محرره تاریخ فلان سنه فلان
... سک نامه) باعث تحریر اینمعنی آنکه منکه فلان بن فلان ام
... راس اسپ ترکی به بهای مبلغ یکصد و پنجاه روپیه سکه بطریق
... خ و گرفتم که بعد از چهار ماه مبلغ مذکور ادا خواهم ساخت
... سند نوشته داده شد که سند باشد محرره
(بیع نامه) باعث تحریر اینمعنی آنکه

منکه فلان بن فلان ام بطوع و رغبت خود یک قطعه باغ محدوده بحدود اربعه بدست فلان به بهای مبلغ بیست روپیه فروختم و مبلغ مذکور را در تصرف خود آوردم اگر کسی من بعد من دعوی باغ مذکور نماید جواب خواهم داد بنابر این چند کلمه بطریق سند نوشته داده شد که عند الوقت بکار آید محرره تاریخ فلان سنه فلان

(طلاق نامه)

موجب تحریر این مقال و باعث تقریر این اجمال آنکه چون مسماة فلانی از عرصه هفت سال برطبق شرع شریف در عقد نکاح من بود در ینولا مسماة را برضا و رغبت خود طلاق دادم و درحق او لفظ طَلَّقْتُكِ گفتم آنچه مهر شرعی بود حواله مسماة مذکوره کردم پس بعد انقضای ایام عدت مختار است هرگاه خواهد شوهر بکند بنده را هیچ گونه از و تعرض نیست بنابر این چند کلمه بطریق طلاق نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد محرره تاریخ فلان سنه فلان

(وکالت نامه)

موجب تسطیر این کتاب و باعث تحریر این خطاب آنکه درین ایام سعادت فرجام فضیلت مآب کمالات انتساب مولوی فلان را از طرف خود بحالت صحت ذات و ثبات عقل وکیل مطلق گردانیدم و در محکمه شریعت بلا اکراه و الاجبار مشار الیه را مختار معامله خود نمودم باید که . . . دیانت

بار مرجوعه سرگرم وستعد باشد
ی صلاحیت و تقوی بر طبق صواب دید خود معامله من
الاتصال نماید انچه خوب و زشت بعمل خواهد آورد بنده
ل است بنابران این چند کلمه بطریق وکالتنامه نوشته
شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید
تاریخ فلان سنه فلان (وصیت نامه) (الحمد لله
عالمین والصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین
بات علی آله واصحابه اجمعین) بر نجبای وقت و شرفای
صوصا بر قاضی ومفتی ومتولی شهر و دیگر اکابر شریعت
و فیض آمود خود زمانه حال را آراسته و پیراسته میدارند
اند بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان برخوردار فلان
زاده خود را زاد الله عمره و قدره که در فرزندی گرفته تربیت
پرورش ظاهر نموده ام بر جمیع امتعه و اقمشه ونقد و
و باغ و حویلی و زمیداری و فرش و ظروف که در حین
بالقبضه مالکیت خود میدارم و بلا شرکت غیری بران قابض
ف هستم وصی و مختار و قایم مقام خود نموده ام و در زندگی
ت نفس و ثبات عقل مداخلت داده ام کسی
ی و ع نکند برضا و رغبت و دیده و دانسته
م بنابراین چند کلمه بطریق وصیت

نامہ نوشتہ دادم کہ سند باشد محررہ بتاریخ فلان سنہ فلان

رہن نامہ

اقرار کردند و اعتراف نمودند صحیح و شرعی مسمی فلان فلان ولد فلان در حالی اصح اقرار ہا شرعاً و عرفاً بلا اکراہ و الاجبار درین صورت کہ سوا ازی یک قطعہ باغ یکصد و ہشتاد داشتہ جارانبہ و غیرہ واقع زمین موضع فلان کہ زر خرید والد بزرگوار مرحوم ما مقرین است و بعد وفات بدرعالی قدر ما بلا مساہمت احدی از ارث رسیدہ در ینولا باغ مذکور محدودہ خالیا عن حق الغیر کہ تا حالت تحریر قبالہ شرعی مالکانہ بران قابض و متصرف ہستیم فی الحال بہ صحت نفوس و ثبات عقل و نفوذ جوارح تولیہ و فعلیہ با جمیع حدود و حقوق و مرافق آن داخلی و خارجی (مِنْ کُلِّ قَلِیْلٍ وَ کَثِیْرٍ وَمَا یُضَافُ وَیَنْسَبُ اِلَیْہَا عَمَّا یَمْنَعُ جَوَازَ الرَّھْنِ) بمقابلہ یکصد روپیہ سکہ حالی رائج الوقت کہ نصفی آن مبلغ پنجاہ روپیہ می شوند بدست فلان ولد فلان رہن داشتیم و گروی نمودیم خالی از شروط مفسدہ و عاری از معانی مبطلہ و این تذابض بدلین بر سبیل تمام و کمال در مجلس واند منعقد گشت چنانچہ زر مذکور از فلان موصوف مامرتہنان وصول نمودہ در تحت تصرف خود آوردیم اقرار اکہ ہرگاہ مبلغ مذکور بہ سائیم فک رہن کردہ بگیریم و مادام کہ فک رہن نہ نمایم منافع آن باغ

... سوختنی که از درخت های کهنه برآید
و غیره اجناس برضا و رغبت اجازت دادیم که ایشان
بتصرف خود بی تکلف در آرند حلال و مباح است (رَهْنًا
صَحِيْحًا شَرْعِيًا جَائِزًا نَافِذًا عَلَىٰ طَرِيْقِ الشَّهَادَةِ وَالْإِعْلَانِ
لَا عَلَىٰ سَبِيْلِ الْخُفْيَةِ وَالْكِتْمَانِ) محرره فی التاریخ فلان سنه
فلان *صورت حال* موجب تحریر این مقال
آنکه ... ضعف العباد احقر الافراد فلان ولد فلان موازی
... قطعه اراضی واقعه جای فلان جهار صد روپیه را خرید نمودم
و قباله بیع شرعی نویسانیده گرفتم بهوا هیرا کا بر شرع و
نوره چنانچه از آن زمان تا حال بران قابض و متصرف هستم
و زر خطیر بران صرف نموده چند خانهای رعیت آباد نمودم
درینولا شخصی از شیخان بلده فلان دعوی کرد که قدری
زمین مملوکه مقبوضه من در زمین مبیعه ست مخلوط شده
علاقه کرده دهند چندی مناقشه و مجادله فیمابین ماند اخر الامر برین
قرار یافت که زمین مبیعه پیموده موافق کاغذ بیعنامه روزی چندی
مردی آدمیان ذی اعتبار جمع شدند عاقبت الامر اراضی
پیموده حساب نمودند برطبق بیعنامه برآمد و شیخ فلان که
دعوی باطل و بی اسناد کرده بود کاذب و دروغی شد
بناء ... ... ریق صورت حال نوشته شد هر کرا از

حاضران و ناظران برین معنی اطلاع و اگاهی باشند بمقتضای
ایه کریمه (لا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه)
برین محضر نامه مهر و دستخط گواهی کرده و بنا عندالله ماجور و
عندالناس مشکور کردد محرره فی التاریخ فلان سنه فلان

* صافی نامه * منکه فلان و فلان ایم چون درمیان
ما برادران حقیقی از عرصه چند سال بابت تقسیم
ترکه پدر مناقشه و مجادله واقع بود و باهم بی اتفاقی داشتیم
حالا به ارشاد بعضی بزرگان شهر و اکابر برادری انچه غبار کدر
و کرد کدورت بود یک قلم برطرف ساختیم و آینده را هیچ
گونه کاوشی و آویزشی نمانده بی تکلف بدستور سابق
مع عیال و اطفال در خانه یک دگر آمد و رفت داشته
باشیم بنا برین چند کلمه بطریق صافی نامه نوشته داده شد
که ثانی الحال سند باشد محرره فی التاریخ فلان سنه فلان

* امانت نامه * باعث تحریر این چند سطور
انکه شیخ فلان مبلغ یکصد روپیه سکه حالی سنه بمهر و
یک صندوقچه زیور مرصع مقفل و یک بدری دوشاله بسته
لاکلام بطریق امانت بخانه من برد و اگر از قضای الهی فوت
شود هر که از روی شرع شریف بعد او مالک باشد مالک این
امانت است عند الطلب بالاعذر و حجت به هم بنا برین چند

کلمه بطریق امانت نامه نوشته داده شد که سند کامل و دست آویز کامل گردد محرره تاریخ فلان سنه فلان

(تمسک) مسکه فلان ساکن پرگنه فلان ام. چون مبلغ دو صد روپیه سکه از پیش فلان قرض سودی گرفته در قبض تصرف خود آوردم اقرار می نمایم و نوشته میدهم که سود فی روپیه بحساب نیم آنه ماه بماه رسانیده باشم و مبلغ مذکور را بمیعاد چهار ماه ادا سازم بنابر این چند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید تحریر فی التاریخ فلان سنه فلان (قبض الوصول) مسکه فلان ساکن فلان ام چون بسرکار فلان نوکر بودم علوفه خود را بموجب تصدیق از ابتدای نوکری لغایت رخصتی تمام و کمال فهمیده یافته قبض الوصول نوشته میدهم اگر احیانا دعوی نمایم باطل و نامسموع است بنابراین چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که عند الوقت بکار آید محرره تاریخ فلان سنه فلان (سند تصدیق پاسبانی)

تصدیق پاسبانی نگاشته شد باید که در خدمت مامورہ مقید و سرگرم و مستعد باشد و احدی آینده و رونده بی اجازت او درون و بیرون نرود و آدم بیرون بیحکم او درون نرود و خبردار همه چیز و کس سرگرم و هوشیار

باشد و علاوہ خود ماہ بماہ گرفتہ باشد اگر جبری لازحوالہ
شود بلا عذر جواب گوید و اگر دزدی کرده و یا خیر
سر زند علاوہ باز بافت کرده درماہہ مبالغ پنجصد و پیسہ مبیع خود
بمقرر نمود ہ شد تحریر فی التاریخ فلان سنہ فلان (کابین
الحمد لله الملك العلام الذی جعل النکاح فاصلا بین ا
والحرام وحرم السفاح والزنا علی کافۃ الانام والصلوۃ
علی رسوله محمد المصطفی الهادی الی دین الاسلام واا
له سنته علی امته من الخواص والعوام ، بعده مخبر
ونسب خویش احقر العباد من فلان ابن فلان و
اگر پدر و جدش متوفی باشد نویسد مرحومین سے
فلان ضلع فلانم درحالت صحت ذات وثبات عقل
ونفاذ جمیع تصرفات شرعیہ طائعا و راغبا بلا جبر و
اقرار صحیح و اعتراف شرعی می نمایم بدین وجہ کہ چون منہ
نفسہ حرہ عفیفہ بالغہ مسماۃ فلانی بنت فلان وا
و کذلک ساکن فلان ضلع فلان را باذن و وکالت
فلان ابن فلان ولد فلان کذلک ساکن فلان
بالنکاح از قبل مسماۃ مذکورہ کہ وکالتش بشہادت
مقبولی الشہادۃ احدہما فلان ابن فلان کذلک و ثانیہ
ابن فلان کذلک ثابت است بعوض کا

بالعدد اشرفی روپیہ چینی آلات شیشہ آلات
مسی آلات ظروف آلات القب یعنی بانات
پنسل آلات بالقلادہ شیر پلنگ خرگوش
سیاہ گوش سگ بالفرد قالین قالیچہ
شطرنجی جاجم ورق کاغذ سوزنی صندوق عود
بالتولچہ طلا نقرہ زعفران مشک عنبر عطر
کافور مقیش کلابتون ابریشم بالمنزل و باساد
حویلی چہکرہ ، ابجد ہوز حطی کلمن سعفص قرشت
ثخذ ضظغ * * * * * *

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰

ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

تذکرہ دوم در بیان اصطلاحات دیگر کہ در تحریر صنعت لازم بکار آید

ترکیب شخص انسانی سہ اند عقلی و ہیولانی
و نفسی حواس ظاہری پنج اند باصرہ سامعہ
ذائقہ شامہ لامسہ حواس باطنی پنج اند حس
مشترکہ متصرفہ واہمہ متخیلہ حافظہ منازل عشرہ
دہ اند توبہ شکر خوف درویشی صدق محاسبہ

تفکر توکل محبت یاد مرگ . اطوار سبعه که پنج
ازان بعالم امر متعلق است قالب روح سیر
خفی اخفی و دو بعالم ماده که طبع نفس باشد عوالم اربعه
ناسوت ملکوت جبروت لاهوت واین پنج
معنوی حقیقی است توکل تسلیم تفویض رضا
جبر مراتب اصلیه چهار اند خلعت محنت خلعت
معرفت خلعت ایمان خلعت توحید هفت عضو ظاهری
سر سینه پشت دو دست دو پا هفت
عضو باطنی دل شش جگر گرده سپرز زهره
دماغ عقل عشره عقل کل عقل فعال عقل
غریزی عقل کسبی عقل طبعی عقل معاش
عقل مدبر عقل تذکر عقل غفال عقل معاد نفوس
اربعه نفس مطمئنه نفس لوامه نفس ملهمه نفس اماره
اجناس فضایل چهار اند شجاعت سخاوت
سعادت نصفت چهار قوه جاذبه ماسکه هاضمه
دافعه تسبیحات سه اند تسبیح بالخیر تسبیح
بالکلام تسبیح بالعدم اربعه عناصر آب باد خاک
آتش چهار طوفان طوفان آب برای نوح طوفان
آتش برای ابراهیم خلیل الله طوفان باد برای

فلان که نصفش معجل عند الطلب و نصفش مؤجل الی انقضاء النکاح مع شروط اربعہ متعارفہ بحسب تفصیل ذیل بحبالہ نکاح و عقد زوجیت صحیحہ خویش آوردم و کابین مذبورہ بہ تفصیل مسطورہ برذمہ خویش واجب الاداء کردانیدم (نکاحاً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً خالیاً عن الشروط الفاسدۃ علی طریق الشہرۃ والاعلان لا علی طریق التخفیۃ والکتمان) بعد ازین احیاناً ہر دعوی کہ موجب فساد الاقرار و ابطال این وثیقہ شرعیۃ لازم آید باطل است و زور و کذب است و نامنظور بنابراین چند کلمہ بطریق قبالہ کابین نوشتہ دادم کہ عند الحاجت حجت ساطع و برہان قاطع باشد

تفصیل

(شروط اربعہ متعارفہ)

اول انکہ نان و نفقہ و سکنی بحسب تعارف بمنکوحہ مسطورہ رسانیدہ باشم و مہر معجلش عند الطلب بلا عذر اداساز م دوم انکہ ہر ہفتہ برای زیارت والدین وی و شادی و غمی برفتن در خانہ انہا مانع نشوم سوم انکہ کنیزکی را بی اجازت منکوحہ مذکورہ بروی نکزینم چہارم انکہ بی عذر شرعی منکوحہ مرقومہ را نزنم

خاتمہ در فوائد متفرقہ کہ

دانستن آن ضروری است وآن بشتمل است بر دو تذکره
تذکره اول در طریق نوشتن هر چیز که بکدام لفظ می نویسند انکه •

بالنفر آدم شتر • مهار
بالراس اسب خچر گاو بیل گاو
گورخر رمه گوسپند بالدست شاهین وغیره
جانوران شکاری سپر خلعت
بالطاق زربفت پیالم مخمل بانات طاش
محراب باب صوفی پارچه سیاه بانات یعنی سقرلات
شجر بندوق • بالاسامی عن عورت اسامی
بالقطع الماس لعل زمرد یاقوت نیلم پکهراج
فیروزه مرجان پرنده کتابت یعنی خط کشت زراع
بالقبضه شمشیر خنجر جمدهر برچهی کارد
کمان کوتی جهورا کتار مرادبق یعنی گرز کهاندا
بالزنجیر زنجیر عن فیل دانه مروارید
مرجان • مالا بالدرعه • دارای
چهولی قصب بانات پارچه ابریشمی لائره الحب
ازو سلاچه هر چه نامی باشد انرا درعه می توانند نوشت
بالوزن غله روغن صندل • اکر دندان فیل
تنباکو ابریشم سوت شهر پشم عرقیات

غاد طوفان خاک شاید که برای قوم لوط باشد موالید ثلاثه نباتات
جمادات حیوانات نفوس ثلاثه انسانی حیوانی
نباتی کانی علل اربعه علت مادی علت فاعلی
علت صوری علت غائی تعداد قوی هفت اند قوای غضبی
قوای شهوی قوای عملی قوای علمی قوای روحانی قوای
حیوانی قوای علمیه قوت مدبره دواند مقاصد علمیه مطالب
حکمیه اسمهای پنج علوم منقوله علم تفسیر و حدیث
معقوله علم منطق و طبیعی و ریاضی مکشوفه منظومه علم
نظم متفرقه علم نثر . چون این نیاز مند از حرکات
و سکنات و نازکیهای خطوط استادان معجز شیم
واقف گشته لاجرم بحسب عقل ناقص خود اسمهای
خطوط را از هر جا سراغ نموده بر صفحه تبیین برای
یادگار می نگارد قلم اول ثلث قلم دوم نسخ قلم
سوم محقق قلم چهارم ریحان قلم پنجم توقیع قلم
ششم رقاع قلم هفتم خط تعلیق که از رقاع و توقیع
استخراج کرده اند خواجه سلمان این خط را خوب نوشت
و به کمال رسانید و از نسخ و تعلیق خط هشتم اختراع
نموده که انرا نستعلیق گویند (قطعه) نگار من خط خوش مینویسد ٭
بغایت خوب و دلکش مینویسد ٭ مناشیر و محقق نسخ

در بجان* رفاع و ثلث هر شش مینویسند*

وزن درم و دینار و حصه و دانک و حقیقت دیگران مینویسند •

سیر شاهی ماشه درم تولچه استار دانک

۲۸ ماشه ۸ سرخ ۳ ماشه ۱۲ ماشه ۴ مثقال ۶ حصه مثقال ۴ جو

ماَنک دینار من سکندری فلس

سی و سه نیم سرخ نه مثقال ۱۳۰ اوقیه ۴ من ۳ قیراط

رطل اوقیه جو قفیزه کبیر

۱۲ اوقیه ۹ مثقال ۷۰ مثقال ۶ خردل ۲۵ من ۳۶ من

قنطار طسوجی من رومی لوست

صد و بیست من ۴ جو ۱۲۰ اوقیه نقل ازان جو

برضمائر صافی نقادان چار سوی جون و صراف ان

بازار نکته سنجان فضیلت انتما انکشاف نموده می آید که چون این

کتاب کمالات انتخاب را با جمیع فوائد کتابت که منشیان

بلاغت وثار و مترسلان فصاحت شعار را بهرحال

معین و مددکار باشد وافی و کافی یافتم نابران من

هیچمدان فقیر حقیر درگاه ایزد صمد تاج محمد صفی لوری نظر

بتکثیر فوائد بهمیامن توفیقات قادر کریم و باعانت جناب

مولوی صاحب قبله جناب مولوی عبدالرحیم صاحب آن

را در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت نبوی از دست

منشی اکرام علی بمطبع جناب ممدوح بحلیه طبع محلی ساختم
امید آنست که اگر جای سهوی و خطای در کتاب
سرزد شده باشد بقلم عفو حک فرموده
عیب پوشی را کار فرمایند * بیت * بیهوشی،
گر بخطای رسی و طعنه مزن
که هیچ نفس بشر خالی
از خطا نبود *

* فقط *

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	٦	رنگن	رنگاین
۱۲	۱۲	بجاو	بجا
۱۳	۲	سک	سک
ایضا	۷	اید	اند
ایضا	۳	انشراج	انشراح
ایضا	۵	سم	شمیم
ایضا	۱۰	سده	رسیده
۱۵	۳	شادنالی	شادمانی
۱۷	۸	ر۰ی	رباعی
۲۱	۱	فرماد	فرماید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۱۸	بشر	بسر
۲۴	۲	براان	براهن
۴۲	۱۴	فلا	فلان
۴۳	۵	بمثال	تمثال
۴۵	۹	کرکه	کر
۵۱	۱	سنر	سنک
۵۴	۸	بتماینها	بتماشا
ایضا	۱۴	خس	خشک
ایضا	۱۸	فرمانا	فرما
۵۷	۱۳	دارم	دادم
۵۸	۱۷	میرسید	میرسیدم
ایضا	۱۹	آید	آمی
۵۹	۷	سرشده	کشاده
۶۱	۴	روانه شدن جنوب	روانه شدن از شکر جنوب
ایضا	۱۲	سن	سخن
ایضا	۱۳	خامه نامه	خامه و نامه
۶۳	۱۸	الماحب	المباحث

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۳	۱		کایام الشباب شریفہ
۷۴	۱۸	الطیائت	العطیات
۷۷	۲	گذرسن	گذارش
۷۸	۵	حیر	حیرت
۸۰	۸	اسود	اسوده
۸۵	۱۹	دوست	دوستی
۸۸	۵	وروعہ	رقعہ
۹۲	۳	ماثہاب	ماہتاب
ایضاً	۱۸	سُن	سی
۹۶	۱۵	سرکند	کرسرکند
۱۰۰	۹	غمر	غمر ربا
۱۰۳	۱۷	داؤدی	داؤد
۱۰۳	۱۱	خوی	خوئی
۱۳۲	۱۵	احبار	احبا